

روزنامه ایران

جمهوری اسلامی

اسلامی

رفراندم فروردین ۱۳۵۸ در آینه انقلاب بهمن

مهرداد وهابی

رفراندوم فروردین ۱۳۵۸ در آینه انقلاب بهمن

نویسنده: مهرداد وهابی
چاپ نخست: بهار ۱۴۰۵

<https://iranacademia.com/press>
© ۲۰۲۶ انتشارات علمی-پژوهشی ایران آکادمیا



IRAN ACADEMIA
University Press

Title: The 1979 Referendum in the Mirror
of the Revolution
By Mehrdad Vahabi
Cover and Layout: Asefeh Rezaei
ISBN: 978-1-291-71298-8
First edition: 2026

عنوان: فراندوم فروردین ۱۳۵۸ در آینه انقلاب بهمن

نویسنده: مهرداد وهابی
صفحه‌آرا و طراح جلد: عاصفه رضایی
شاپا: ۹۷۸-۱-۲۹۱-۷۱۲۹۸-۸
چاپ نخست: ۲۰۲۶



<https://iranacademia.com/press>
انتشارات علمی-پژوهشی ایران آکادمیا © ۲۰۲۶
تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است

۷.....	مقدمه
۱۱.....	۱. اهمیت رفراندوم ۱۰ و ۱۱ فروردین ۱۳۵۸
۱۷.....	۲. تاریخچه رفراندوم فروردین ۱۳۵۸
	الف) دوره نخست از تشکیل کابینه ازهارى تا تشکیل کنفرانس گوادالوپ
۱۸.....	
۲۲.....	ب) از تشکیل کابینه بختیار تا قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷
۲۵.....	پ) از قیام ۲۲ بهمن ماه تا رفراندوم ۱۰ و ۱۱ فروردین ماه ۱۳۵۸
۳۵.....	۳. رفراندوم و پیدایش انقلاب اسلامی
۳۵.....	الف) نتایج رفراندوم و قانون اساسی جمهوری اسلامی
۴۶.....	ب) نیم درصدی‌ها
۵۲.....	پ) تحول انقلاب ضدسلطنتی به انقلاب اسلامی
۵۹.....	کلام آخر

فراندم فروردین ۱۳۵۸ در آینه انقلاب بهمن^{۲۱}

مهرداد وهایی^۳

فروردین ۱۴۰۵

مقدمه

نوشتار کنونی به اهمیت و جایگاه فراندوم جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۰ و ۱۱ فروردین ۱۳۵۸ می‌پردازد؛ فراندومی که نتیجه آن، تصویب نظام جمهوری اسلامی در ۱۲ فروردین همان سال بود. پس از آن مجلس خبرگان تشکیل شد و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را در فراندومی دیگر، در ۱۲ آذر ۱۳۵۸، به تصویب رساند.

فراندوم نخست می‌بایست ضامن و مؤید مشروعیت سیاسی نظامی باشد که خمینی بنیان‌گزار آن بود؛ در حالی که هیچ‌کس از مضمون آن آگاهی نداشت و این نظام صرفاً به دلیل اعتماد به "حضرت امام" از مقبولیت عمومی برخوردار شد. هنگامی که از "هیچ‌کس" سخن می‌گوییم، منظور عموم شهروندان است، از جمله نگارندگان "پیش‌نویس‌های متعدد" قانون اساسی که با نظر خمینی، تا پیش از تشکیل مجلس خبرگان، این مسئولیت را بر عهده داشتند^۴. چرا که در فروردین ۱۳۵۸، "پیش‌نویس قانون اساسی" متضمن دو اصل بنیادین ولایت فقیه و انفال نبود و این هر دو، تنها پس از تشکیل مجلس خبرگان و در متن نهایی قانون اساسی گنجانده شد.

افزون بر این، در سال ۱۳۵۸ تنها دو کشور در جهان از عنوان "جمهوری اسلامی" برای نام‌گذاری نظام سیاسی خود استفاده کرده بودند: نخست، پاکستان در ۲۳ مارس ۱۹۵۶، هنگامی که در نخستین قانون اساسی خود پس از استقلال از کشورهای مشترک‌المنافع بریتانیا این عنوان را به تصویب رساند؛ و دوم، موریتانی پس از کسب استقلال در نوامبر ۱۹۶۰. در هر دو کشور نیز مذهب رسمی نه شیعه، بلکه تسنن بود و تفاوت‌های چشمگیری میان این نظام‌ها وجود داشت.

۱ اسناد ارائه شده از جانب دوستان گرانقدرم سیاوش رنجبر دائمی، ناصر رحیم خانی، و فرشین کاظمی نیا در تدوین مقاله حاضر اهمیت بسزایی داشته‌اند. از آنان صمیمانه سپاسگزارم و نیز از پیرم خان هابریک و دوستی دیگر که در تنظیم فی این جستار سهمی تعیین‌کننده داشتند. مسؤولیت کلیه اشتباهات و لغزش‌های احتمالی باقیمانده نوشته‌ی حاضر به عهده نگارنده است.

۲ چکیده‌ای از بخش‌هایی از این جستار را می‌توانید در مصاحبه‌ی خانم فرناز قاضی‌زاده با مهرداد وهایی در برنامه‌ی "گفتگوی ویژه" در کانال یوتیوب BBC فارسی در تاریخ ۳۱ ماه مارس ۲۰۲۶ بیابید.

<https://www.youtube.com/watch?v=8FjAPUkrY5k>

۳ نگارنده پروفیسور اقتصاد در دانشگاه سورین شمالی است.

۴ رجوع کنید به مقاله‌ی با ارزش سیاوش رنجبر دائمی:

Siavush Randjbar- Daemi, 2013, "Building the Islamic State: The Draft Constitution of 1979 Reconsidered," *Iranian Studies*, 46(4), pp. 641-663.

تا پیش از فراندوم ۱۳۵۸، در هیچ‌یک از آثار روحانیت شیعه، از جمله در نوشته‌های خمینی و دیگر مجتهدان و شاگردان نزدیک به او، اشاره‌ای به "جمهوری اسلامی" دیده نمی‌شود. در آثار پیشین خمینی، از "حکومت اسلامی"^۵ سخن به میان آمده بود که از اندیشه "مشروع" الهام می‌گرفت؛ اما "جمهوری اسلامی" برای نخستین بار به‌عنوان نام نظامی جدید مطرح شد که او پس از براندازی نظام سلطنتی، منادی تأسیس آن گردید.

هدف این نوشتار بررسی تطبیقی پیش‌نویس‌های گوناگون قانون اساسی با متن نهایی مصوب در مجلس خبرگان نیست. این موضوع پیش‌تر در پژوهش‌های ارزشمند مورخان متعددی بررسی شده است (در این باره بنگرید به مقاله موشکافانه سیاوش رنجبر دائمی^۶، و نیز آثار شائول بخاش^۷، هوشنگ شهاب^۸، سعید صفاری^۹ و اصغر شیراز^{۱۰}). در این پژوهش‌ها، اهمیت افزودن *اصل ولایت فقیه*^{۱۱} به متن نهایی قانون اساسی به تفصیل تحلیل شده است، هرچند متأسفانه نقش "انفال" به‌عنوان مؤلفه‌ای بنیادین در تثبیت مالکیت فقیه بر داراییهای عمومی کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است.

در اغلب این پژوهش‌های تاریخی، اشاراتی پراکنده به فراندوم فروردین ۱۳۵۸ دیده می‌شود؛ اما تا آنجا که نگارنده آگاه است، خود این فراندوم تاکنون موضوع اصلی هیچ پژوهش تاریخی مستقلی نبوده است.

از این رو، جستار حاضر را می‌توان نخستین کوششی دانست که به مستندسازی تاریخی این رویداد در آینه انقلاب بهمن می‌پردازد؛ کوششی که، هم‌چون هر کار نو، بی‌تردید نیازمند تدقیق و تصحیح در جزئیات است. اهمیت بررسی فراندوم فروردین ۱۳۵۸ از آن روست که امروز، پس از گذشت نزدیک به نیم‌قرن، بتوان به‌گونه‌ای سنجش‌گرانه این پرسش‌ها را مطرح کرد: این رویداد تا چه اندازه بازتاب انقلاب بهمن بود؟ اندیشه فراندوم مزبور چگونه شکل گرفت؟ نتایج آن چه بود و چه سهمی در تحول انقلاب ضدسلطنتی بهمن به انقلاب اسلامی داشت؟

^۵ روح‌الله خمینی، *ولایت فقیه (حکومت اسلامی)*، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.

^۶ رجوع کنید به منبع شماره ۳.

^۷ رجوع کنید به:

Chaul Bakhsh, 1985, *The Reign of the Ayatollahs*, London: Hutchison.

^۸ رجوع کنید به:

Houchang Chehabi, 1990, *Iranian Politics and Religious Modernism: The Liberation Movement of Iran Under the Shah and Khomeini*, Ithaca, NY: Cornell University Press.

^۹ رجوع کنید به:

Said Saffari, 1993, "The Legitimation of the Clergy's Right to Rule in the Iranian Constitution of 1979", *British Journal of Middle Eastern Studies*, 20(1), pp. 64-82

^{۱۰} رجوع کنید به:

Asghar Shirazi, 1997, *The constitution of Iran: Politics and the State in the Islamic Republic*, London: I.B Tauris

^{۱۱} برای شناخت عمیق‌تر اصل ولایت فقیه نزد خمینی نگاه کنید به:

Hamid Enayat, 1983, "Iran: Khumayni's Concept of the 'Guardianship of the Jurisconsult'" in James Piscatori (ed), *Islam in the Political Process*, pp. 160 – 180.

به‌واقع آن چه در اغلب پژوهش‌های تاریخی مفروض قلمداد گشته این همانی "انقلاب بهمن" به مثابه یک انقلاب ضدسلطنتی با "انقلاب اسلامی" است. بررسی رفراندوم فروردین ۱۳۵۸ نشان می‌دهد که این دو اگرچه درهم آمیخته بودند به‌لحاظ دینامیک درونی خود کاملاً از یکدیگر متمایز بودند. رفراندوم فروردین ۱۳۵۸ آغاز "انقلاب اسلامی" یا بهتر بگوییم "احیای اسلامی" (Islamic Revivalism) است که در ائتلاف با جریان ملی-مذهبی نهضت آزادی کلید خورد و در تداوم خود با کنار نهادن این مولف در پی واقعه اشغال سفارت آمریکا در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۵۸ (۴ نوامبر ۱۹۷۹) به ثمر نشست. تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی یک ماه پس از این واقعه در تاریخ ۱۱ و ۱۲ آذر ماه ۱۳۵۸ (۲-۳ دسامبر ۱۹۷۹) بازتاب این انقلاب است.

مطالب این جستار در سه بخش تنظیم شده است:

(۱) ارزیابی اهمیت رفراندوم ۱۰ و ۱۱ فروردین ۱۳۵۸،

(۲) بررسی تاریخچه آن،

(۳) رفراندوم و پیدایش انقلاب اسلامی

در پایان مختصراً به استنتاجاتی چند خواهم پرداخت.

۱. اهمیت رفراندوم ۱۰ و ۱۱ فروردین ۱۳۵۸

اهمیت رفراندوم فروردین ۱۳۵۸ در آن است که نحوه‌ی توزیع "هزینه" و "فایده" انقلاب بهمن را تثبیت و تأیید کرد. از منظر اقتصاد سیاسی، پارادوکس انقلاب بهمن در توزیع نامتقارن سود و زیان آن میان گروه‌های شرکت‌کننده نهفته بود. بدین معنا که منافع حاصل از انقلاب به سود گروه خاصی، یعنی روحانیت شیعه، مصادره شد، در حالی که هزینه‌های آن بر دوش عموم مردم و طیف‌های گوناگون سیاسی قرار گرفت.

به گفته مورخ برجسته انگلیسی، اریک هابسبام (E. Hobsbawm, 1994)^{۱۲}، انقلاب بهمن از حیث مشارکت مردمی، یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های قرن بیستم بوده است. سیاست در این انقلاب توده‌ای شد و "سیاسی بودن" - که به تعبیر بیژن جزنی در نظام پهلوی دوم از خطرناک‌ترین جرائم محسوب می‌شد^{۱۳} - به امری همگانی بدل گردید. این دگرگونی را می‌توان مهم‌ترین دستاورد انقلاب بهمن دانست که بازتاب آن در شکل‌گیری "جمهور مردم" یا اعمال "حاکمیت ملی" ظاهر شد؛ امری که حتی محمدرضا شاه پهلوی نیز پژواک آن را شنید.

با این حال، پارادوکس انقلاب بهمن در این بود که تلاش گسترده مردم و نیروهای سیاسی متنوع، که از سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، علیه استبداد سلطنتی به پا خاسته بودند در نهایت به تصاحب روحانیت شیعه به رهبری خمینی درآمد.

به باور نگارنده، نخستین کسی که این پارادوکس را به روشنی دریافت، مصطفی رحیمی بود. او در نامه‌ای خطاب به خمینی، مورخ ۱۰ دی‌ماه ۱۳۵۷ برابر با ۳۱ دسامبر ۱۹۷۸ (منتشره در روزنامه *آیندگان*، ۲۵ دی‌ماه ۱۳۵۷ برابر با ۱۵ ژانویه ۱۹۷۹)، با عنوان "چرا با جمهوری اسلامی مخالفم؟" نوشت:

"آنچنان که من می‌فهمم، جمهوری اسلامی یعنی حاکمیت روحانیون؛ و این برخلاف حقوق مکتسبه ملت ایران است که به بهای فداکاری‌ها و جان‌بازی‌های بسیار، در انقلاب مشروطیت به دست آمده است؛ حقی که بر اساس آن "قوای مملکت ناشی از ملت است"... بدین‌گونه قانون اساسی ما،

^{۱۲} رجوع کنید به:

Eric Hobsbawm, 1994, *The Age of Extremes: The Short Twentieth Century*, London: Michael Joseph.

^{۱۳} بیژن جزنی در متن آخرین دفاع خود در جلسه‌ی دوازدهم دادگاه به تاریخ ۱۷ دی‌ماه ۱۳۴۷ خورشیدی، اظهار داشت: "پس من هیچ‌گاه نگفتم من سابقه‌ی سیاسی ندارم که آقای دادستان خرده بگیرند که فلانی از طرفی می‌گوید من سیاسی نیستم، از طرف دیگر می‌گوید محکمه صلاحیت (رسیدن) به اتهام من را ندارد چون اتهام سیاسی است. متأسفم که داریم به عهد شاه شهید بر می‌گردیم. در آن عهد، کلمات "قانون" و "قانونی" جرم شناخته می‌شد و وقتی می‌گفتند فلانی قانونی شده، یعنی سرش به تنش زیادی می‌کند. اما سرانجام انقلاب مشروطیت ایران، قانون و قانونی را بر مسند حکومت نشاند. آیا امروز کلمه "سیاسی" و "سیاست" دارد همان وضع قانون و قانونی را پیدا می‌کند و کسی که از آزادی و حقوق مردم و از سیاست و قانون اساسی حرف بزند، باید سال‌ها در زندان بماند؟" (ناصر مهاجر و مهرداد وهابی، به *زیان قانون*، نشر نقطه، چاپ دوم، آلمان، زمستان ۱۳۹۵، صص ۱۵۰، ۱۵۱).

با پذیرش اصل مترقی حاکمیت ملی، به بحث "ولایت شاه" و "ولایت فقیه" پایان داده است.^{۱۴}

از این منظر، جمهوری اسلامی، به‌مثابه محصول فراندوم فروردین ۱۳۵۸، بیانگر همین عدم تقارن در توزیع "هزینه" و "فایده" انقلاب بهمن است؛ جایی که "جمهور مردم" (حاکمیت ملی) به تصاحب روحانیتی درآمد که خواهان "مشروع" (ولایت فقیه) بود.

فراندوم فروردین ۱۳۵۸ نه‌تنها از حیث محتوا، بلکه از نظر شکل حکمرانی نیز حائز اهمیت است. در واقع، آن چه در ۱۰ و ۱۱ فروردین ۱۳۵۸ رخ داد، بیش از آن که یک "فراندوم" باشد، نوعی "پله‌بیسیت" (plebiscite) بود. تفاوت این دو در چیست؟

پله‌بیسیت، یا ارجاع به "نظر عوام"، ریشه در شیوه حکمرانی روم باستان دارد؛ جایی که جامعه به پاتریسین‌ها (patricians) (اشراف) و پلین‌ها (plebians) (عوام) تقسیم می‌شد و هر یک نهادهای خاص خود را داشتند. رهبران سیاسی، از جمله سزار، برای کسب تأیید عمومی نسبت به سیاست‌ها و شیوه حکمرانی خود، به آرای عمومی متوسل می‌شدند. پله‌بیسیت عمدتاً با هدف کسب مشروعیت سیاسی برای اشخاص صورت می‌گیرد و کمتر واجد جنبه حقوقی و قانون‌گذارانه است.

در دوران مدرن نیز نمونه‌های متعددی از پله‌بیسیت وجود دارد: ناپلئون بناپارت در ۱۸۰۲ برای تثبیت مقام خود به‌عنوان کنسول مادام‌العمر و سپس امپراتور به آن متوسل شد؛ لویی ناپلئون پس از کودتای ۲ دسامبر ۱۸۵۱ سه بار از این ابزار برای تحکیم قدرت شخصی بهره گرفت؛ آدولف هیتلر در ۱۹۳۴ برای کسب مشروعیت سیاسی از آن استفاده کرد؛ و در شیلی، مشروعیت سیاسی آگوستو پینوشه در سال ۱۹۸۸ به پله‌بیسیت گذاشته شد.

در مقابل، فراندوم ناظر بر تصمیم‌گیری درباره سازوکارهای حقوقی و قانونی است، نه کسب مشروعیت برای یک فرد یا گروه خاص. تصویب قانون اساسی جمهوری‌های اول، سوم، چهارم و پنجم در فرانسه نمونه‌هایی از کاربرد فراندوم در چارچوب دموکراسی مستقیم هستند. فراندوم یکی از بارزترین مظاهر دموکراسی مستقیم، در تمایز با دموکراسی نمایندگی یا پارلمانی است؛ شیوه‌ای که در کانتون‌های سوئیس و نیز در برخی ایالات متحده آمریکا به‌عنوان شکل‌هایی از خودحکومتی محلی یا منطقه‌ای اعمال می‌شود.

از نمونه‌های متأخر فراندوم می‌توان به همه‌پرسی خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا (برگزیت) و نیز فراندوم سال ۲۰۱۵ در ایرلند درباره گنجاندن ازدواج همجنس‌گرایان در قانون اساسی آن کشور اشاره کرد.

برخلاف فراندوم، پله‌بیسیت غالباً به‌عنوان ابزاری در خدمت کودتاهای سیاسی، توسط رژیم‌های بناپارتیستی، فاشیستی و پوپولیستی علیه مخالفان به کار گرفته شده و به تضعیف نظام‌های حقوقی و پارلمانی انجامیده است. مدافعان دموکراسی پارلمانی نیز،

^{۱۴} مصطفی رحیمی، "نامه مصطفی رحیمی به امام خمینی: چرا با جمهوری اسلامی مخالفم؟" (۱۰ دی ماه ۱۳۵۷)، منتشره در روزنامه *آیندگان*، ۲۵ دی ماه ۱۳۵۷.

برای بی‌اعتبار ساختن دموکراسی مستقیم، بر خصلت عوام‌فربانه و ضدنهادی پله‌بیسیت تأکید کرده‌اند.

با توجه به آن چه گفته شد، می‌توان استدلال کرد که همه‌پرسی فروردین ۱۳۵۸ نه یک فراندوم، بلکه نوعی پله‌بیسیت بود؛ ابزاری برای تأیید و تثبیت نقش رهبری روح‌الله خمینی در انقلاب بهمین و کسب مشروعیت سیاسی برای نظامی که او معمار آن بود. مضمون سیاسی. حقوقی این نظام بدیل بر همگان پوشیده بود و "رأی مردم" بیش از هر چیز بازتاب اعتماد بی‌چون‌وچرا به رهبری مذهبی بود که وعده‌ی "عدل علی" می‌داد.

پله‌بیسیت فروردین ۱۳۵۸ سنگ‌بنای شیوه‌ای از حکمرانی شد که نظام جمهوری اسلامی، با اتکا به آن، به بسیج و اشغال مستمر عرصه‌های عمومی. از محله و خیابان گرفته تا نهادهای رسمی. توسط "امت همیشه در صحنه" پرداخت. این سازوکار، در عمل، به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به مداخلات پی‌درپی حاکمیت فقهاتی در برابر نهادهای به‌اصطلاح انتخابی "جمهوری" تبدیل شد.

ساختار هیئتی و بسیجی سازمان‌دهی در نظام جمهوری اسلامی. که ریشه در اشکال تجمع در مساجد، بقاع و تکایای سنتی روحانیت شیعه دارد. نه تنها با منطق پله‌بیسیت در تعارض نبود، بلکه آن را در قالب "رجوع مستمر به مردم" نهادینه کرد و به ابزاری پایدار در حکمرانی بدل ساخت. در همین چارچوب، خمینی در فراندوم فروردین ۱۳۵۸، برخلاف موضع خود در سال ۱۳۴۲، از "حق رأی زنان" حمایت کرد و در اطلاعیه‌ای با عنوان "من به جمهوری اسلامی رأی می‌دهم" نوشت:

«دوستان آگاه من، روز فراندوم، موقع نتیجه گرفتن از زحمات چندین ساله است... آن چه لازم است تذکر دهم، شرکت زنان مبارز و شجاع سراسر ایران در فراندوم است... شرکت در این امر، برای مرد و زن از وظایف ملی و اسلامی است. شما همه آزادانه و به هرچه می‌خواهید رأی بدهید. من خود به جمهوری اسلامی رأی می‌دهم.»

(اطلاعات، ۷ فروردین ۱۳۵۸؛ تأکیدها از نگارنده است).

این در حالی بود که با وجود دعوت عمومی از زنان برای مشارکت، حوزه‌های رأی‌گیری بر اساس تفکیک جنسیتی سازمان‌دهی شده بود. هم‌چنین، حداقل سن رأی‌دهندگان مرد. پس از نوسانات و تغییرات متعدد. نهایتاً بر مبنای "بلوغ شرعی" از ۱۸ سال به ۱۶ سال کاهش یافت.^{۱۵}

اهمیت فراندوم فروردین ۱۳۵۸ در آن است که نه تنها منافع روحانیت شیعه را در ساختار قدرت تثبیت کرد، بلکه شکل حکمرانی را نیز با الگوهای سنتی سازمان‌دهی این قشر منطبق ساخت. این تحول، اما، در پوشش گفتمانی تجددگرایی انقلابی و

^{۱۵} ستاد فراندوم انقلاب در تاریخ چهارشنبه ۲۳ اسفندماه ۱۳۵۷ اعلام کرد که "سن رأی دهندگان ۱۸ سال تعیین شده است... قبلاً حداقل سن برای شرکت در فراندوم ۱۶ سال تعیین شده بود". (اطلاعات، ۲۳ اسفند ماه ۱۳۵۷، شماره ۱۵۸۰۸). این تصمیم در آستانه‌ی فراندوم مجدداً تعویض گشت و حداقل سن شرعی بلوغ برای مرد یعنی ۱۶ سالگی مبنای اخذ رأی قرار گرفت (نگاه کنید به *کیهان*، ۶ فروردین ماه ۱۳۵۸).

جمهوری خواهانه و با به کارگیری مفاهیمی چون "جمهوری اسلامی" و "رفراندوم" عرضه شد؛ گویی ساختارهای هیئتی و سنتی می بایست در قالب جمهوری مدرن. هم چون جمهوری فرانسه. بازتعریف شوند تا بتوانند اقشار سنتی و مدرن جامعه را در هم آمیزند.

با این حال، این تلفیق "جمهوریت" و "حکومت اسلامی" با مخالفت برخی از مراجع شیعه روبه رو شد. از جمله، پس از آن که مهندس بازرگان، نخست وزیر دولت موقت، در ۲۳ اسفند ۱۳۵۷ اظهار داشت که در صورت ذکر مذهب رسمی در قانون اساسی، "اسلام". و نه "تشیع". مفیدتر خواهد بود^{۱۶}، آیت الله سید حسن حجت کوه کمری در ۲۵ اسفند همان سال در نامه ای سرگشاده به وی نوشت:

«اگر چه عنوان (جمهوری اسلامی) برای حکومت ایران به خاطر رهایی از رژیم طاغوتی سلطنتی و نیز به خاطر احتراز از هرگونه جمهوری غربی و شرقی است ولی باید توجه داشت که جمهوری اسلامی به معنای رای گیری مستقیم در مورد حکومت و شخص حاکم است در چارچوب اسلام و عمل هم بدین گونه خواهد بود. و این نوع حکومت اسلامی عیناً منطبق با حکومت انتخابی بعد از رسول خدا هم کم می باشد که برخلاف نظریه شیعه است که حکومت اسلامی را انتصابی می دانند نه انتخابی. و توجیه آن به این که حکومت واقعی در ایران با نایب عام امام زمان علیه الصلوات والسلام است و رای گیری امر ظاهر و برای تطبیق با حکومت های فعلی جهان است یا توجیه دیگری مانند آن اگر چه عین واقع و حقیقت است ولی با صرف نظر از این که نایب عام امام زمان علیه السلام غالباً متعدد است و تعدد خود ملازمی دارد آن چه در قانون اساسی کشور درج خواهد شد و مورد اعتماد خواهد بود همان (جمهوری اسلامی) است که لازمه ای آن انتخابی بودن حکومت است نه انتصابی بودن آن و با این وصف اگر در قانون اساسی هم مذهب رسمی اسلام قید شود نه تشیع این قید و تصریح به ضمیمه مفهوم جمهوری اسلامی در آینده وسیله ای برای سوء تعبیر و سوء استفاده خواهد شد که در نتیجه به بهای دست آوردن حکومت، مذهب تشیع را از دست داده ایم خداوند متعال همه را به راه راست هدایت فرماید».

(مورخ ۵۷/۱۲/۲۵ و مندرج در *اطلاعات* چهارشنبه هشتم فروردین ماه ۱۳۵۸، تاکیدها از نگارنده است).

صراحت بیان آیت الله حجت قابل توجه است. او تناقض مفهومی "جمهوری اسلامی" را از منظر یک فقیه شیعه به روشنی توضیح می دهد. به باور او، رجوع به آرای عمومی یا "جمهوریت" بازتاب شرایط انقلابی و گذار از "رژیم طاغوتی سلطنتی" است؛ اما این اصل با مبانی فکری تشیع - که حکومت را ذاتاً "انتصابی" می داند - در تعارض

^{۱۶} نامه سرگشاده آیت الله حجت به آقای نخست وزیر مهندس مهدی بازرگان، این گونه آغاز می شود: «ضمن ابلاغ سلام و اهداء تحیات، عطف به بیانات جناب که در ۵۷/۱۲/۲۳ در تلویزیون ایراد فرمودید در مورد پیشنهاد دایر بر این که در قانون اساسی جدید، مذهب رسمی ایران، اسلام قید شود، نه تشیع و جناب عالی این پیشنهاد را از نظر اصولی به مورد دانسته اید». (روزنامه *اطلاعات*، چهارشنبه هشتم فروردین ماه ۱۳۵۸، ص ۳).

قرار دارد. از این منظر، "حکومت اسلامی" اصل است و رأی‌گیری صرفاً صورتی ظاهری برای انطباق با نظم سیاسی جهان معاصر.

این منطق بعدها در قانون اساسی جمهوری اسلامی با نهاد "تنفیذ" ریاست‌جمهوری صورت‌بندی شد؛ بدین معنا که کسب اکثریت آرای عمومی، به تنهایی برای احراز مقام ریاست‌جمهوری کافی نیست، مگر آن‌که حکم آن از سوی ولی فقیه تنفیذ شود (رجوع کنید به ناصر رحیم‌خانی، ۲۰۰۹) ^{۱۷}. به بیان دیگر، نهاد "جمهوری" در ساختار فقهی، قائم به ذات نیست، بلکه مشروعیت آن مشروط به تأیید ولی فقیه است.

از این رو، آیت‌الله حجت، با تأکید بر حفظ اصل انتصابی بودن حکومت در فقه شیعه و صورتی بودن رأی‌گیری عمومی، مهندس بازرگان را به اتخاذ موضعی محتاطانه فرامی‌خواند تا مبادا با قید "اسلام" به جای "تشیع"، زمینه‌ای فراهم شود که "به بهای به دست آوردن حکومت، مذهب تشیع از دست برود".

ظاهری بودن امر رأی‌گیری و، در نتیجه، همه‌پرسی، در اظهارات برخی دیگر از مراجع عظام نیز انعکاس یافته است؛ امری که نشان‌دهنده‌ی مابینت میان "جمهوریت" و "حکومت اسلامی" است. برای نمونه، آیت‌الله مصطفی موسوی خوانساری در بیان حکم خود درباره فراندوم چنین اظهار می‌دارد:

«همان‌گونه که عمل به دستورات اسلامی بر هر مکلف، اعم از زن و مرد، واجب است، رأی‌دادن به جمهوری اسلامی، که ضامن بقای اسلام و حفظ قوانین الهی است، نیز واجب بوده و گریزی از آن برای هیچ‌کس میسر و جایز نیست» ^{۱۸}.

اگر رأی‌دادن به "جمهوری اسلامی" یک وظیفه شرعی و گریزناپذیر تلقی شود، آنگاه "حق انتخاب" نوع حکومت از سوی شهروندان چه جایگاهی خواهد داشت؟ آیا چنین الزامی، مجالی برای فرد مسلمان شیعه به‌عنوان "شهروند" صاحب حق و اختیار باقی می‌گذارد؟

برای آیت‌الله موسوی خوانساری، پاسخ روشن است: همه‌پرسی فروردین ۱۳۵۸ چیزی جز بیعت مؤمنان با رهبری خمینی نبود و از همین رو، نه یک انتخاب مبتنی بر حق شهروندی، بلکه یک تکلیف شرعی به‌شمار می‌آمد. نحوه طرح پرسش در این همه‌پرسی نیز کاملاً با این تفسیر هم‌خوانی داشت: "با تغییر رژیم سابق به جمهوری اسلامی که قانون اساسی آن از تصویب خواهد گذشت موافقت یا نه؟"

این دوگانه‌سازی میان "رژیم سلطنتی" و "جمهوری اسلامی"، عملاً دامنه‌ی انتخاب را به تقابل میان "اسلام" و "غیراسلام" (طاغوت) فرومی‌کاست و بدین ترتیب، مسلمانان را در موقعیتی قرار می‌داد که بنا بر تکلیف شرعی، به ندای رهبری خمینی پاسخ مثبت

^{۱۷} ناصر رحیم‌خانی، معنای "تنفیذ"، و کدام جمهوریت؟ کدام رأی‌ملت؟ ۱۰ مرداد ۱۳۸۸ برابر با یکم اوت ۲۰۰۹، عصرنو. و نیز رجوع کنید به: ناصر رحیم‌خانی، "مفهوم حقوقی" فراندوم و "آزمون سیاسی" آن در ایران، ۳۰ آذرماه ۱۳۸۸، عصرنو.

^{۱۸} آیت‌الله مصطفی موسوی خوانساری، "رأی‌دادن به جمهوری اسلامی از واجبات است"، روزنامه اطلاعات، ۸ فروردین ماه ۱۳۵۸، ص ۷.

دهند. در بخش بعدی، با بررسی تاریخچه فراندوم فروردین ۱۳۵۸، بار دیگر به مساله "حق انتخاب" شهروندان در تعیین نوع حکومت بازخواهیم گشت.

در پایان این بخش، اشاره به پیام آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی درباره فراندوم ضروری است؛ پیامی که در هم‌سویی کامل با دیدگاه موسوی خوانساری قرار داشت. وی می‌نویسد:

«امیدوارم نظام آینده که (جمهوری اسلامی) نامیده می‌شود، مجسم قوای انقلابی اسلام و محقق نظامات عدل و حق و قرآن مجید باشد... و محتوا و مفهوم این نظام - که بر نظام مستمر و جاودانه امامت اتکا دارد - ولایت فقه‌های عادل و مجتهدان عامل است. اگرچه رأی عموم ملت مسلمان ایران در این همه‌پرسی معلوم است، مع‌ذکب به منظور اعلام برقراری نظام اسلام و قبول شرکت و تعهد بیشتر در سازمان‌دهی جامعه اسلامی، همه‌پرسی انجام می‌شود».^{۱۹}

اهمیت این پیام، مورخ ۷ فروردین ۱۳۵۸، زمانی روشن‌تر می‌شود که به یاد آوریم در آن مقطع، در پیش‌نویس‌های قانون اساسی هنوز هیچ اشاره‌ای به "ولایت فقیه" به‌عنوان شکل حکومت اسلامی نشده بود (رجوع کنید به منبع پیش‌گفته، شماره ۳، سیاوش رنجبر دائمی، ۲۰۱۳). با این حال، گلپایگانی فراندوم را در خدمت تحقق "ولایت فقه‌های عادل و مجتهدان عامل" تفسیر می‌کند و رأی عمومی ملت مسلمان را امری از پیش مفروض می‌گیرد. در این چارچوب، اهمیت همه‌پرسی نه در انتخاب، بلکه در اعلام بیعت و پذیرش تعهد جمعی نسبت به نظام اسلامی است؛ یا به تعبیر خود او، «اعلام برقراری نظام اسلام و قبول شرکت و تعهد بیشتر» در تحقق جامعه اسلامی.

بدین ترتیب، گلپایگانی، موسوی خوانساری و حجت، همگی بر این نکته تأکید دارند که مبنای حکومت اسلامی، از منظر فقه شیعه، "انتصاب" است نه "انتخاب". اگر از انتخابات، همه‌پرسی یا جمهوریت سخن به میان می‌آید، این مفاهیم بیش از آن که ریشه در مبانی نظری داشته باشند، ناظر بر مصلحت و مقتضیات زمانه‌اند؛ از جمله ضرورت "رهایی از نظام طاغوتی سلطنتی" و نیز "تطبیق با نظام‌های سیاسی جهان".

^{۱۹} آیت‌الله مصطفی موسوی خوانساری، "رأی دادن به جمهوری اسلامی از واجبات است"، روزنامه *اطلاعات*، ۸ فروردین ماه ۱۳۵۸، ص ۷.

۲. تاریخچه فراندوم فروردین ۱۳۵۸

نخستین فراندوم سراسری در ایران به مناسبت تصویب لوایح شش‌گانه "انقلاب سفید" محمدرضا شاه پهلوی، در تاریخ ۶ بهمن ۱۳۴۱ (۲۶ ژانویه ۱۹۶۳) برگزار شد. البته پیش از آن نیز فراندومی دیگر توسط دکتر محمد مصدق، به منظور انحلال مجلس هفدهم، در دو مرحله در تهران و شهرستان‌ها برگزار شده بود. تاریخ فراندوم تهران ۱۲ مرداد ۱۳۳۲ (۳ اوت ۱۹۵۳) و تاریخ فراندوم شهرستان‌ها ۱۹ مرداد ۱۳۳۲ (۱۰ اوت ۱۹۵۳) بود.

قانون اساسی مشروطه اختیار برگزاری چنین فراندومی را برای نخست‌وزیر قائل شده بود و از این‌رو برگزاری آن همواره مورد مناقشه بوده است. با این حال، پی‌تردید ایده‌ی فراندوم از همان زمان وارد فرهنگ سیاسی کشور شد. یادآوری این نکته ضروری است، چراکه دکتر مصدق دکترای حقوق خود را از دانشگاه نوشاتل سوئیس اخذ کرده بود و اندیشه فراندوم نزد او از تجربه دموکراسی مستقیم، یا فراندوم‌های کانتونی سوئیس، الهام گرفته بود.

اندیشه فراندوم در ایران پدیده‌ای متأخر است و ریشه آن را باید در سنت‌های غربی جست‌وجو کرد. این اندیشه قرباتی با فرهنگ سیاسی علمای شیعه نداشت.

در واقع، خمینی از زمان فراندوم ۶ بهمن ۱۳۴۱ با *اصل فراندوم به‌عنوان شکلی از مداخله سیاسی مخالفت ورزید*. این نکته از سوی بسیاری از نزدیکان او نقل شده است. از جمله، در خاطرات منتظری آمده است که اندیشه فراندوم ساخته دست آمریکا بود و خمینی نه تنها با لوایح شش‌گانه، بلکه با اصل فراندوم نیز مخالفت داشت. به نقل از او آمده است:

«ما باید با اصل فراندوم مخالفت کنیم، برای این‌که کشور ما قانون دارد، مجلس دارد. باز کردن باب فراندوم صحیح نیست؛ چون ممکن است این‌ها فردا بیایند بگویند ما می‌خواهیم مذهب را لغو کنیم و یک فراندوم ساختگی راه بیندازند و از این طریق مقاصد خود را عملی کنند. ما با اصل فراندوم مخالفیم، زیرا یک بدعت تازه است».^{۲۰}

بر این اساس، طرح مساله فراندوم در روند انقلاب بهمن نه به ابتکار روحانیت شیعه، بلکه در ابتدا از سوی محافل بین‌المللی و در ارتباط با امکان اعاده مشروعیّت و ابقای اقتدار محمدرضا شاه پهلوی مطرح شد. این ایده نخستین بار هم‌زمان با تشکیل کابینه ارتشبد غلامرضا اژه‌اری در رسانه‌های بین‌المللی عنوان شد و پس از کنفرانس گوادالوپ و استقرار کابینه شاپور بختیار، مسیر تازه‌ای به خود گرفت.

تاریخچه فراندوم فروردین ماه ۱۳۵۸ را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

^{۲۰} حسینعلی منتظری، *متن کامل خاطرات حسینعلی منتظری به همراه پیوست‌ها*، انتشارات باران، سوئد، ۲۰۰۱، ص ۱۰۴

الف) از دوره ازهارى (۱۵ آبان ۱۳۵۷ برابر با ۶ نوامبر ۱۹۷۸) تا كنفرانس گوادالوپ (۱۴ تا ۱۷ دى ماه ۱۳۵۷ برابر با ۴ تا ۷ ژانويه ۱۹۷۹)؛

ب) از تشكيل كابينه بختيار (۱۶ دى ماه ۱۳۵۷ برابر با ۶ ژانويه ۱۹۷۹) تا قيام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ (برابر با ۱۱ فوریه ۱۹۷۹)؛

پ) از قيام ۲۲ بهمن (۱۱ فوریه ۱۹۷۹) تا فراندوم ۱۰ و ۱۱ فروردین ۱۳۵۸ (برابر با ۳۰ و ۳۱ مارس ۱۹۷۹).

الف) دوره نخست از تشكيل كابينه ازهارى تا تشكيل كنفرانس گوادالوپ

هدف از به كارگيرى "مشت آهنين" يا تهديد به استفاده از قوه قهریه، ايجاد هراس و کاهش اعتراضات خيابانى و اعتصابات كارگرى بود. در صورت موفقيت اين سياست، لازم بود اين قدرت نمايى نظامى با اخذ رأى درباريهى مشروعيت سياسى شاه و نظام سلطنت تکميل شود. از اين رو، ايدهى فراندوم نخستين بار در راستای حفظ شاه در قدرت، همراه با پذيرش اصلاحات و بازگشت به نظام سلطنت مشروطه مطرح شد.

مصاحبه خمينى با روزنامه هلندى "دى فولكس کرانت" (De Volkskrant)، در فردای تشكيل كابينه ازهارى (۱۶ آبان ۱۳۵۷ برابر با ۷ نوامبر ۱۹۷۸) در پاریس، اين موضوع را روشن می کند.

خبرنگار اين روزنامه از وی پرسید:

«به فرض اين كه خيزش ايرانيان گسترش نيابد و شاه واقعاً اقدام به آزادى كند و در يك فراندوم، ايرانيان به ماندن حكومت سلطنتى يا مشروطه سلطنتى رأى دهند، در اين صورت چه خواهيد كرد؟»

خمينى در پاسخ گفت:

«انقلاب ايران يك نهضت اسلامى است كه ادامه دارد و با رفتن يا ماندن شاه نيز ادامه دارد. اگر شاه لجاجت كند و كنار نرود، نهضت هم چنان ادامه خواهد داشت. اصولاً حكومت مشروطه سلطنتى مورد نفرت شديد مردم است. از طرفى شاه محال است به مردم ستمديده ايران آزادى دهد. آيا تظاهرات و اعتصابات سراسر ايران، خود فراندومى عليه شاه نيست؟»^{۲۱}

خمينى و پيروان او، اعتراضات توده‌ای عليه رژيم شاه را "فراندومى عليه رژيم سلطنتى" می نامیدند. اين دیدگاه پيش تر نیز، پس از كشتار ۱۷ شهريور، از سوى او مطرح شده بود. از جمله در مصاحبه با هيات خبرنگاران راديو و تلويزيون فرانسو در تاريخ ۲۳ شهريور ۱۳۵۷ (۱۴ سپتامبر ۱۹۷۸) در نجف.

^{۲۱} روح الله، خمينى، *طلیحه انقلاب اسلامى، مصاحبه های امام خمينى در نجف، پاریس و قم*، مرکز توليد و انتشارات مجتمع دانشگاهى ادبىات و علوم انسانی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۷۳، تاكيدات از نگارنده است.

این مصاحبه که پس از گفت‌وگو با روزنامه *لوموند* در ۴ اردیبهشت ۱۳۵۷ (۲۴ آوریل ۱۹۷۸)^{۲۲}، دومین مصاحبه او با رسانه‌های غربی محسوب می‌شود، هرگز پخش نشد؛ چرا که گفته می‌شود مقامات امنیتی عراق نوارهای آن را در فرودگاه بغداد ضبط کردند. با این حال، متن آن توسط دفتر خمینی تنظیم و منتشر شد و در کتاب *طلیحه انقلاب اسلامی، مصاحبه‌های امام خمینی در نجف، پاریس و قم* (تهران ۱۳۶۳، صص ۱۳-۲۰) درج گردیده است. در این مصاحبه، در دو مورد به رفراندوم اشاره شده است:

نخست:

«شرکت زنان در رفراندوم اخیر، بیهوده بودن ادعاهای پوچ شاه را برای تمام اقبال ثابت کرد. زنان هم‌دوش مردان به‌پا خاستند... در جمعه سیاه... ۶۰۰ نفر از زنان کشته شدند».

دوم:

«تظاهرات بی‌سابقه چند ماه اخیر، به دنبال دعوت ما، تظاهرات ملی و اسلامی است و... در حقیقت رفراندومی است بر ضد رژیم که آن را غیرقانونی اعلام می‌کند».^{۲۳}

نکته‌ی قابل‌تامل دیگر در این مصاحبه این است که خمینی در پاسخ به این پرسش که: «دریافت شما از حکومت اسلامی چیست؟ آیا منظور این است که رهبران مذهبی حکومت را خود اداره کنند، مراحل این حکومت کدام است؟»، می‌گوید: «خیر، منظور این نیست که رهبران مذهبی خود حکومت کنند، لکن مردم را برای خواسته‌های اسلام رهبری کنند» و سپس به تشریح مراحل مربوط به پاکسازی نهادهای دولتی از فساد می‌پردازد و چنین نتیجه می‌گیرد: «قبل از هر چیز برای رسیدن به این مراحل و تشکیل حکومت اسلامی باید... سلسله پهلوی... از سر راه ملت برداریم».^{۲۴} (همان‌جا، ص ۱۵). در اینجا حتی یک کلمه از *جمهوری اسلامی* سخنی در میان نیست، بلکه تنها از "حکومت اسلامی" حرف زده می‌شود که نه توسط "ولی فقیه" بلکه توسط رهبران غیرمذهبی اداره شود. بی‌تردید خمینی صاحب کتاب "ولایت فقیه" خدعه کرده است، اما این بدان معناست که وی هنوز در شهریور ماه ۱۳۵۷ نه از *جمهوری اسلامی* سخن می‌گوید و نه از *رفراندوم آن*.

خمینی تنها از آبان ماه ۱۳۵۷ از برگزاری رفراندوم به عنوان راه حل قانونی تاسیس جمهوری اسلامی سخن گفت. در اینجا باید میان *جمهوری اسلامی* به‌عنوان بدیل نظام سلطنت و *رفراندوم جمهوری اسلامی* تفاوت قائل شویم. در مورد نخست، خمینی برای نخستین بار در اولین مصاحبه خود در پاریس (و یا سومین مصاحبه خود با رسانه‌های غربی) با روزنامه *فیگارو* مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۷۸ (۲۶ مهر ۱۳۵۷) سخن گفته بود. تاریخ این مصاحبه در کتاب *طلیحه انقلاب اسلامی* (ص ۲۱) ۱۴ اکتبر ۱۹۷۸ (۲۲ مهرماه

^{۲۲} همان‌جا، صص ۱-۱۲.

^{۲۳} همان‌جا، صص ۱۸ و ۱۵.

^{۲۴} همان‌جا، صص ۱۴ و ۱۵.

۱۳۵۷) قید شده، حال آن که تاریخ انتشار ۱۸ اکتبر می‌باشد. در این مصاحبه، خبرنگار **فیگارو**، پل ماری دولا گورس (Paul-Marie de la Gorce) از خمینی می‌پرسد:

«در اساس عمل شما چه جهتی را دنبال می‌کند؟ چه رژیم را می‌خواهید جایگزین رژیم سلطنتی کنید؟»

و خمینی در پاسخ می‌گوید:

«آن چه پذیرفتنی نیست حفظ رژیم سلطنتی است... اما مساله شکل حقوقی رژیم نیست، بلکه مضمون آن است. به‌طور طبیعی ما می‌توانیم جمهوری اسلامی را متصور شویم، اما بدین سبب که یک تفسیر اصیل از اسلام به توسعه اجتماعی یاری می‌رساند، که سرشار از قوای انسانی است و متضمن وعده عدالت اجتماعی است.»^{۲۵}

آقای ناصر عظیمی با استناد به "صحیفه امام" (ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی)، براین باور است که خمینی نخستین بار اصطلاح جمهوری اسلامی را پس از استقرار در نوفل لوشاتو در ۲۰ مهر ماه ۱۳۵۷ در پاسخ به پرسش خبرنگار "بی بی سی" و تلویزیون تجاری بریتانیا که پرسیده بود: «ممکن است توضیح بفرمایید که مقصود از حکومت اسلامی، جمهوری اسلامی چیست؟»، بکار برده بود (عظیمی، ۶ اسفند ۱۴۰۱ برابر با ۲۵ فوریه ۲۰۲۳)^{۲۶}. اما این مصاحبه در کتاب **طلیحه انقلاب اسلامی** نیامده است. به عبارت دیگر، **طلیحه انقلاب اسلامی** نخستین مصاحبه خمینی را پس از استقرار در نوفل لوشاتو با **فیگارو** و نه **بی بی سی** می‌داند. آقای ابراهیم یزدی در خاطرات خود (جلد سوم، صص ۲۱۵-۲۱۶)^{۲۷} مدعی است که این نخستین مصاحبه خمینی در فرانسه به کمک صادق قطب‌زاده که با سردبیر روزنامه محافظه‌کار **فیگارو** دوستی داشت انجام پذیرفت تا به لغو دستور دولت فرانسه مبنی بر منع مصاحبه خمینی با رسانه‌های فرانسوی علیه دولت ایران یاری برساند. این امر به‌ویژه از آن جهت میسر بود که سردبیر **فیگارو** با رییس جمهور وقت آن زمان فرانسه، ژیسکار دستن، روابطی ویژه داشت.

^{۲۵} مصاحبه خمینی با **فیگارو**، ۱۸ اکتبر ۱۹۷۸ برابر با ۲۶ مهر ۱۳۵۷، ص ۱۵

^{۲۶} ناصر عظیمی، **ایران در آستانه رفراندوم**، ۶ اسفند ۱۴۰۱:

<https://anthropologyandculture.com/%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%AF%D8%B1-%D8%A2%D8%B3%D8%AA%D8%A7%D9%86%D9%87-%D8%B1%D9%81%D8%B1%D8%A7%D9%86%D8%AF%D9%88%D9%85/>

دکتر عظیمی با رجوع به **صحیفه امام**، شصت مورد استفاده از اصطلاح «جمهوری اسلامی» را در آثار خمینی ردیابی میکند و با رجوع به **خاطرات بازرگان ۱۳۷۷** جلد دوم متذکر میشود که اصطلاح «جمهوری اسلامی» ابتدا توسط مهدی بازرگان طی نامه ای خطاب به خمینی در مرداد ماه ۱۳۵۷ پیشنهاد می‌شود حال آن که شخص بازرگان مدافع "جمهوری دموکراتیک اسلامی" بود.

^{۲۷} ابراهیم یزدی، **"شصت سال صبوری و شکوری"**: خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، ۱۱۸ روز، جلد سوم، کتاب الکترونیکی.

در هر صورت این نکته قطعی است که اصطلاح "جمهوری اسلامی" از نیمه دوم مهرماه ۱۳۵۷ از سوی خمینی بکارگرفته شد، پیش از آن وی از حکومت اسلامی سخن می‌گفت. اما بعداً جمهوری را شکل حکومت، و اسلامی را مضمون حکومت بدیل معرفی کرد. باید موكداً خاطر نشان كنم كه پذیرش "جمهوری" كه نظامی اساساً انتخابی و نه انتصابی است با فلسفه سیاسی تشیع در تعارض است. طرح جمهوری به عنوان شكل حكومت را باید محصول انقلاب و شرایط بین المللی بدانیم. خمینی مترصد بود "ولایت فقیه" را به نحوی با هنجارهای سیاسی بین المللی و شرایط انقلابی دم‌ساز کند بنابراین بدعت "جمهوری" را پذیرفت و موجود متناقض "جمهوری اسلامی" را خلق کرد.

با این همه خمینی در مصاحبه با **فنیگرو** کلامی دربارهٔ **فرانندوم جمهوری اسلامی** نمی‌گوید. این موضوع تنها در اواسط آبان ماه ۱۳۵۷ یعنی در آستانه‌ی تشکیل کابینه ازهارى به میان کشیده می‌شود. پیام خمینی "درمورد جنایات شاه، و تشکیل جمهوری اسلامی" مورخ ۱۳ آبان ۱۳۵۷ (۴ نوامبر ۱۹۷۸) به **فرانندوم جمهوری اسلامی** صراحت داد. در آن پیام آمده بود: «ملت ایران با هر طرحی که: لازمه‌اش بقاء نظام شاهنشاهی و حفظ سلسله پهلوی است مخالف است و هیچ ابهامی در این پیشنهاد که ملت ایران با **فرانندوم** خود در سراسر کشور مکرر اعلام نموده، نیست و نظام حکومتی ایران **جمهوری اسلامی** است... و ما این پیشنهادها را در آتیه نزدیک به **فرانندوم** می‌گذاریم و هر کس و هر گروه... که موافق نیست راه او غیر از راه ما و ملت ایران است.^{۲۸} این اظهارات روشن می‌کنند که آن چه خمینی از **فرانندوم** مد نظر داشت چیزی جز بیعت مردم با وی و نظامی که او معمارش بود نبود چرا که از پیش جمهوری اسلامی را نظام آتی ایران اعلام می‌کند که هر کس و هر گروه با آن مخالف باشد، راهش را از ملت ایران جدا کرده است.

آیت الله منتظری در پاسخ به پیام خمینی در تاریخ ۲۱ آبان ماه درباره **فرانندوم** جمهوری اسلامی سخنی نمی‌گوید اما ۱۷ شهریورماه را "فرانندومی علیه رژیم سلطنتی" به شمار می‌آورد.^{۲۹}

بنابراین در دوره‌ی مزبور، از **فرانندوم** به دو معنای متفاوت استفاده می‌شد: **فرانندوم** درباره تداوم نظام سلطنت و **فرانندوم** درباره جمهوری اسلامی به مثابه رژیم جایگزین. خمینی و نزدیکانش تظاهرات، اعتصابات و بالآخر فاجعه ۱۷ شهریور را **فرانندومی** علیه سلطنت تلقی می‌کردند.

از آنجا که حکومت ازهارى نه تنها به أفت جنبش نینجامید بلکه بر دامنه‌ی اعتصابات بالآخر اعتصاب نفتگران افزود، سران دول معظم آمریکا و اروپا در گوادالوپ گرد هم آمدند تا برای دوره‌ی انتقال از رژیم شاه به نظام پسا محمدرضاشاهی چاره‌جویی کنند.

^{۲۸} ابوزر، **عکس‌ها تصاویری از مبارزات خلق مسلمان ایران**، پرنیت بووک، صص ۳۱۶-۳۱۷
<https://soas.on.worldcat.org/search/detail/417022919?queryString=no%3A417022919>

ب) از تشکیل کابینه بختیار تا قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

تشکیل کابینه‌ی شاپور بختیار تقریباً هم‌زمان با کنفرانس گوادالوپ آغاز دوره‌ی انتقالی بود. خروج شاه از کشور در تاریخ ۲۶ دی‌ماه ۱۳۵۷ (۱۶ ژانویه ۱۹۷۹) و مساله‌ی بازگشت خمینی به ایران (که سرانجام در تاریخ ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ برابر با اول فوریه ۱۹۷۹ به وقوع پیوست)، مساله‌ی انتقال قدرت را در مرکز تصمیم‌گیری‌ها قرار داده بود. بالاخص آن که در دوره‌ی بختیار عملاً قدرت دوگانه‌ای در سطح کشور حاکم بود. از یک سوی نظام شاهنشاهی در حال فروپاشی بود و آخرین سنگرش ارتش بود. از سوی دیگر اعتراضات خیابانی و اعتصابات کارگری به سوی پایان دادن رژیم شاهنشاهی پیش می‌رفت و قدرت دومی محسوب می‌شد که از کنترل نهادهای رسمی و دولتی خارج بود. این قدرت دوم تا حدود زیادی (بی آن که استقلال جنبش کارگری و در تارک آنان نفوذ رهبران چپ را در اعتصاب نفتگران نادیده گیریم) تحت رهبری خمینی قرار داشت که برای اعمال نفوذ متشکل خود از شبکه سراسری روحانیون شیعه، مساجد و تکایا برخوردار بود. تحت چنین شرایطی، انتقال مسالمت‌آمیز قدرت به موضع ارتش وابسته بود. اگر ارتش موضع بی‌طرفی سیاسی یا "خنثی" اتخاذ می‌کرد، امکان انتقال قدرت به یک دولت موقت تحت نفوذ خمینی بدون خونریزی وجود داشت. از این‌رو در دوره‌ی بختیار، فراندوم پیرامون مشروعیت سیاسی رژیم سلطنت نه در جهت ابقای شاه بلکه به مثابه پایان مسالمت‌آمیز نظام شاهنشاهی محسوب می‌شد. در این دوره بحث‌های مفصلی در محافل سیاسی و روشنفکری پیرامون فراندوم صورت گرفت که از زمره‌ی این مباحثات، موضوع فراندوم از جانب خمینی و پیروانش بود که مترصد بودند با پایان یافتن اعتبار رژیم شاهنشاهی مَهر خود را بر اعتراضات بکوبند و "سود" حاصل از انقلاب را انحصاراً از آن روحانیت شیعه کنند. آنان برای نخستین‌بار از اواسط آبان ماه موضوع تعویض رژیم سلطنتی با جمهوری اسلامی را به میان کشیده بودند و حالا در دوره بختیار آن را بیان حقوقی خروج از بن بست سیاسی معرفی می‌کردند که در نتیجه‌ی پیدایش قدرت دوگانه به‌وجود آمده بود. بدین ترتیب در دوره‌ی کابینه بختیار نیز دو نگرش دریاره‌ی فراندوم از یکدیگر جدا شدند.

نگرش اول فراندوم را نقطه‌ی پایانی بر رژیم شاه می‌پنداشت که باید گذار مسالمت‌آمیز به دوره‌ی پساسلطنتی را مهیا کند. رضا مرزبان در مقاله‌ی خود با عنوان "فراندوم در محذور؟" در تاریخ اول اسفند ماه ۱۳۵۷ به این مباحثه اشاره دارد:

«روزی که سخن از فراندوم بود، و حکومت در دست بختیار بود، و او تظاهر می‌کرد که با اراده ملت در یک فراندوم آزاد تن می‌دهد، و در عمل دست نظامیان رژیم منحل را برای تدارک کودتا و سرکوب مردم بی‌سلاح باز گذاشت و اجتماعات دفاع از قانون اساسی برپا می‌ساخت که در برابر تظاهر عظیم ملی، چیزی بیش از یک شوی تلویزیونی نبود. آن زمان، فراندوم، یک خواست بود تا کشور به مبارزه مسلحانه کشانده نشود».^{۳۰}

^{۳۰} رضا مرزبان، "فراندوم در محذور؟"، روزنامه *آیندگان*، اول اسفند ماه ۱۳۵۷.

طبعا مطابق این نگرش، فران‌دوم پس از اعلام بی‌طرفی ارتش و وقوع قیام ۲۲ بهمن ماه موضوعیت خود را از دست می‌داد.

اما نگرش دوم فران‌دوم را نه صرفا نقطه‌ی پایانی بر رژیم شاه بلکه وسیله‌ای برای قبضه قدرت توسط روحانیت شیعه به رهبری خمینی می‌دید. از این رو موضوع فران‌دوم برای این نگرش تعویض رژیم سلطنت با جمهوری اسلامی بود. مهندس مهدی بازرگان اهمیت این موضوع را نزد خمینی از هنگام اقامت در پاریس متذکر شده است: «آن چه در این دو سال مطرح بوده دو چیز بیشتر نبوده، یکی واژگونی رژیم گذشته و دیگری برقراری جمهوری اسلامی. در پاریس هم وقتی از رهبر ما پرسیدند: شما چه می‌خواهید گفتند: جمهوری اسلامی».^{۳۱} تظاهرات میلیونی تاسوعا و عاشورا در تاریخ‌های نهم و دهم دی ماه ۱۳۵۷ برابر با ۳۰ و ۳۱ دسامبر ۱۹۷۸ به دفعات در مصاحبه‌های خمینی به‌عنوان فران‌دومی علیه رژیم شاه و استقرار جمهوری اسلامی نامیده شد. او بر پایه همین تظاهرات تاسوعا و عاشورا حکومت بختیار را طی مصاحبه‌ای با *تلویزیون فرانسه* **کانال ۲** مورخ ۱۸ دی ماه ۱۳۵۷ (۸ ژانویه ۱۹۷۹) غیرقانونی نامید:

«سوال: حضرتعالی به هیچ‌گونه حکومت بختیار را قبول نکردید. به چه دلیل؟ امام: دولت بختیار غیرقانونی است. برای این که شاه و مجلسین هر دو غیرقانونی هستند. اما شاه برای خاطر فران‌دوم تاسوعا و عاشورا و اما مجلسین برای این که به ملت اتکاء ندارد و مجلسی بود که شاه وکلای آن را تعیین کرده است».^{۳۲}

خمینی همان روز در مصاحبه‌ای با نشریه انگلیسی *اکنونومیست* از فران‌دوم جمهوری اسلامی سخن گفت:

«اصل لزوم تشکیل جمهوری اسلامی را ملت ایران در فران‌دوم تاسوعا و عاشورا در سراسر کشور اعلام کرده‌اند و پس از سقوط شاه نمایندگان ملت در مجلس مراحل قانونی آن را انجام خواهند داد و قانون اساسی این جمهوری را تدوین و تکمیل خواهند کرد».^{۳۳}

جالب اینجاست که در این مصاحبه نیز خمینی مدعی می‌شود که «این بدان معنا نیست که من زمام امور کشور را بدست گیرم» و در پاسخ به این پرسش که «آیا شما مشتاق پستی برای خودتان در دولت آینده هستید؟» می‌گوید: «خیر» (همان‌جا).

نامه‌ی مصطفی رحیمی به خمینی با عنوان "چرا با جمهوری اسلامی مخالفم؟" مورخ ده دی‌ماه ۱۳۵۷ شاید نخستین سندی باشد که در نقد این نگرش دوم انتشار یافته است. می‌گوییم "نخستین سند" چرا که نامه در اواخر دوره‌ی اذهاری و پیش از تشکیل کنفرانس گوادالوپ نگاشته شده است، در دوره‌ای که بحث در خصوص برگزاری فران‌دوم جمهوری اسلامی از محافل نزدیک به خمینی در پاریس فراتر رفته و در سطح

^{۳۱} مهدی بازرگان، "بیانات مهندس بازرگان در نخستین عید دیدنی دولت و مردم": «در قانون اساسی، حقوق همه مردم رعایت شده است»، روزنامه *کیهان*، ۶ فروردین ماه ۱۳۵۸. تأکیدات از نگارنده است.

^{۳۲} *طلیحه انقلاب اسلامی*، همان‌جا، ص ۲۶۲.

^{۳۳} همان‌جا، صص ۲۶۵-۲۶۶

افکار بین المللی مطرح شده بود. محبوبیت وسیع خمینی نزد مردم زبان انتقادی درباره جمهوری اسلامی را حتی در میان روشنفکران کند کرده بود. حساسیت به موقع رحیمی نشان از عمق ادراک روشن بین و جسارت شخصی وی دارد.

حتی اگر در داوری خود پیرامون "نخستین سند" نقادانه راه خطا پیموده باشم، بی تردید این نامه مهم ترین و عمیق ترین سندی است که در نقد جمهوری اسلامی به طور کلی و فرزندوم جمهوری اسلامی در آن عصر انتشار یافت.

بخش های نخست نامه به رد جمهوری اسلامی به عنوان شکل حکومتی می پردازد و به صراحت از لزوم جدایی دین از دولت سخن می گوید. بخش پایانی به سنجش گری نقادانه درباره ی فرزندوم جمهوری اسلامی اختصاص دارد. در آنجا می نویسد: «اضافه بر این مراتب، فرزندوم بلافاصله پس از سقوط رژیم استبداد (اگر لازم باشد) مفید است. اما برای خواستن عقیده مردم درباره ی حکومت آینده- با تصریح منفعت خاص یا با حفظ قواعد و ضوابط معینی- یکسره خطاست». به عبارت دیگر، فرزندوم درباره ی تداوم یا پایان رژیم سلطنتی می توانست مفید باشد اما پس از فروپاشی ارتش و قیام ۲۲ بهمن، این امر موضوعیت خود را از دست داده بود. مضافا پس از یک دوره اتحاد همگانی علیه رژیم شاه و "اجتناب از تفرقه" به نام حفظ "وحدت کلمه"، همه پرسى درباره ی حکومت آینده بدون هرگونه زمان لازم برای بحث و گفتگو و کسب شناخت درباره ی تفاوت بدیل های گوناگون جز عوام فریبی و کلاهبرداری سیاسی چیز دیگری نبود.

قرائت دوباره و سه باره ی این سند از صدر تا ذیل برای هرکس که خواهان ادراک چگونگی انحصار منافع ناشی از یک انقلاب توده ای به وسیله روحانیت شیعه است الزامی است. رحیمی می نویسد:

«اگر به جای جمهوری اسلامی، اعلام جمهوری مطلق کنید، یعنی به جای حکومت عده ای از مردم، حکومت و حاکمیت جمهور آنان را بپذیرید، نه تنها در ایران انقلاب معنوی عظیمی ایجاد کرده اید بلکه در قرن مادی گرای ما (نه به معنای فلسفی، بلکه به معنای نفی معنویت) به روحانیت و معنویت بعد عظیمی بخشیده اید.»

اما بلافاصله می افزاید:

«اگر شما همچنان از شعار جمهوری اسلامی طرفداری کنید که تز مشهور ماتریالیستی (به معنای فلسفی آن) را جان بخشیده اید که اعلام می دارد تاریخ بدون، تاریخ جنگ های طبقاتی است؛ و اگر گفته شود که آیت الله خمینی می خواهد طبقه یا قشر روحانی ایران را در حکومت جانشین طبقه یا قشر دیگری کند، چه جوابی خواهید داد؟ و در این صورت کجاست آن معنویت و اخلاقی که قرن ما در جستجوی اوست.»

رحیمی بدون آن که با کسانی که "عکس آقا را در ماه دیده بودند" مجادله کند، با این عبارات "معنویت" آقا را در بوته آزمایش می نهد: به راستی آن کس که قصد دارد منافع عمومی ناشی از انقلاب را به سود روحانیت شیعه و اقتدار شخصی خود مصادره کند، کدام معنویت را نمایندگی می کند؟

سپس معیار و محکی به دست می‌دهد تا بتوان فرق فرصت‌طلبی سیاسی را از معنویت رهبری که منافع عمومی را بر منفعت فرقه‌ای و گروهی ارجحیت می‌دهد باز شناخت:

«سخن کوتاه: حماسه‌ای که ایجاد شده مربوط به همه ملت ایران است، پس کار منطقی و درست و عادلانه آن است که فقط مهر ملت بر آن باشد و پس. و هر کاری دیگر امری عمومی را اختصاصی خواهد کرد.» (تاکید از نگارنده است).

به علاوه جمهوری اسلامی به‌مثابه دولت مذهبی با قائل شدن حق ویژه برای یک مذهب (تشیع)، پیروان سایر مذاهب و یا خداناباوران و شکاکون را مورد تبعیض قرار می‌دهد:

«اجازه فرمایید لحظه‌ای نیز به وکالت از طرف اقلیت‌های زردشتی و کلیمی و عیسوی عرض کنم که مذهب تشیع بیش از هزار سال است که در ایران، از زوایای گوناگون تبلیغ شده است. شرط انصاف نیست که فرزندان پیرم مشروطه‌پرست و امثال آنان از تبلیغ عقاید سیاسی و اجتماعی خود، در زمانی مناسب قبل از فراندوم، محروم گردند.»

بدین اعتبار حاکمیت اسلامی با حقوق عموم شهروندان در تعارض است. اگر چه مباحثه درباره‌ی فراندوم جمهوری اسلامی در این دوره آغاز شد، بحث علنی درباره‌ی فراندوم در ایران تنها پس از انقلاب بهمن و تشکیل دولت موقت بازگان یعنی از اواخر بهمن ماه ۱۳۵۷ عمومیت یافت.

پ) از قیام ۲۲ بهمن ماه تا فراندوم ۱۰ و ۱۱ فروردین ماه ۱۳۵۸

پس از ورود خمینی به ایران در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ (اول فوریه ۱۹۷۹) و تشکیل دولت موقت مهندس بازگان در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ (۴ فوریه ۱۹۷۹)، مرحله تازه‌ای در اجرای فراندوم جمهوری اسلامی آغاز شد.

مطابق دست‌خط و فرمان خمینی مبنی بر انتصاب مهندس مهدی بازگان به سمت نخست‌وزیری که توسط حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی به‌رمانی قرائت شد، مهم‌ترین وظیفه‌ی دولت موقت «انجام فراندوم و رجوع به آرای عمومی ملت درباره‌ی تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تدوین قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت و بر طبق قانون اساسی جدید» تعریف شد.^{۳۴}

مصاحبه بازگان با نیکولاس کیچ (Nicholas Cage) ژورنالیست نیویورک تایمز در تاریخ ۱۸ فوریه ۱۹۷۹ (۲۹ بهمن ۱۳۵۷) نیز موضوع برگزاری فراندوم جمهوری اسلامی را به‌عنوان مهم‌ترین وظیفه‌ی دولت موقت معرفی کرد:

^{۳۴} روزنامه آیندگان مورخ ۱۷ بهمن ۱۳۵۷

«نخست‌وزیر گفت که حکومت وی به سرعت برای برگزاری یک رفراندوم دیربازی حکومت آینده اقدام خواهد کرد، اما ایرانیان انتخاب گسترده‌ای نخواستند داشت. آقای بازرگان گفت از آنان پرسیده خواهد شد که به این پرسش پاسخ آری یا نه دهند "آیا به جای حکومت سلطنتی (مونارشی) جمهوری اسلامی را می‌خواهید؟" پس از رفراندوم، یک مجلس مؤسسان انتخاب خواهد شد که قانون اساسی را بنویسد و سپس انتخاباتی برگزار خواهد شد که در آن همه احزاب منجمله کمونیست‌ها اجازه شرکت خواهند داشت».^{۳۵}

همان‌طوری که پیشتر نقل کردیم بنا به گفته بازرگان، خمینی از هنگام اقامت در پاریس بر ایجاد جمهوری اسلامی اصرار داشت و پس از تشکیل دولت موقت بازرگان، این دولت در راستای اجرای منویات خمینی، برگزاری رفراندوم جمهوری اسلامی را در صدر وظایف خود قرار داد. به واقع از دیدگاه خمینی قرار بود برگزاری رفراندوم نه رسماً توسط روحانیت شیعه حاکم بلکه به دست نهضت آزادی به انجام رسد که رنگ و بوی ملی-مذهبی داشت و مکلاًها در آن بر معتمین غالب بودند. مرحله نخست "انقلاب اسلامی" باید در ائتلاف با نهضت آزادی طی می‌شد و پس از اخذ مشروعیت برای جمهوری اسلامی با تایید همگانی، مرحله دوم "انقلاب اسلامی" با تصریح مضمون حکومت آغاز می‌شد. از این رو تا قبل از رفراندوم فروردین ماه ۱۳۵۸ کلامی از "ولایت فقیه" و "انفال" در پیش‌نویس‌های متعدد قانون اساسی نظام آنی به میان نیامد و "امام" نیز چنین وانمود می‌کرد که پس از سرنگونی نظام طاغوتی به کار مدرسه و حوزه در قم بازخواهد گشت و حکومت اسلامی به دست غیر روحانی اداره خواهد شد. تنها در مرحله‌ی دوم بود که مجلس مؤسسان ابتدا به "مجلس خیرگان" تغییرهویت یافت، و سپس معتمین حضور پررنگ خود را در اداره‌ی این مجلس و تنظیم قانون اساسی آشکار ساختند.

برای برگزاری رفراندوم، اما، سخنگویان اصلی عبارت بودند از آقای بازرگان به عنوان نخست‌وزیر، آقای صدر حاج سیدجوادی وزیر کشور، و آقای دکترناصر میناچی وزیر اطلاعات و تبلیغات و خیرات دولت موقت. در این راستا، آقای صدر حاج سیدجوادی در ۹ اسفند ماه ۱۳۵۷ (۲۸ فوریه ۱۹۷۹) اعلام کرد که از جانب وزارت کشور طرحی تصویب شده است به منظور اجرای رفراندوم با پرسش محوری "آیا با تغییر رژیم سابق به جمهوری اسلامی موافقت می‌کنید؟" به گفته‌ی وی، این طرح به تصویب هیات دولت رسید، و شورای انقلاب آن را تایید کرد و از «نظر حضرت آیت‌الله خمینی نیز گذشت».^{۳۶} این نحوه‌ی تنظیم پرسش با طرح دوگانه‌ی "نظام سلطنتی یا جمهوری اسلامی"، حق انتخاب نوع حکومت آینده را از شهروندان سلب می‌کرد، و به جای آن "بیعت" با خمینی یا تایید بی‌چون و چرای نظام مورد علاقه‌ی وی را می‌نشانده. این

³⁵ Nicholas Cage, "Iranian Premier Talks of Resuming oil Sale to US as soon as possible," *The New York Times*, February 18, 1979.

³⁶ احمد صدر حاج سید جوادی، "وزیر کشور صبح امروز در باره رفراندوم گفت در مورد سؤال و برنامه رفراندوم تغییری داده نشده است." *اطلاعات*، دوشنبه ۲۱ اسفندماه ۱۳۵۷، شماره ۱۵۸۰۶، ص ۲.

موضوع مورد اعتراض بسیاری واقع شد از جمله کسانی که از نزدیکان خمینی بودند و یا از زمره‌ی آیات عظام محسوب می‌شدند.

آیت‌الله شریعتمداری یکی از آن آیات عظام بود که در مصاحبه با کیهان ۲۰ اسفند ماه ۱۳۵۷ (۱۱ مارس ۱۹۷۹) در واکنش به نحوه‌ی تدوین پرسش فراندم اظهار داشت:

«شریعتمداری ضمن آن که با نام‌گذاری آتی با عنوان جمهوری اسلامی مخالفت نمی‌ورزد، حکومت خدا را "حکومت مردم بر مردم" می‌داند و اظهار می‌دارد: «من می‌گویم اکنون که یک مساله بسیار مهم و سرنوشت ساز به نام حکومت جدید برای فرد فرد مردم ایران مطرح است باید عموم مردم را در اظهار عقیده‌شان در این مورد آزاد بگذاریم. به جای این که ما به مردم بگوئیم جمهوری اسلامی می‌خواهد یا حکومت مشروطه یا این که به یکی از نظام‌ها جواب آری یا نه بدهد بهتر است سؤال کنیم که چه نوع حکومتی را می‌خواهد. این را بدین خاطر می‌گویم که همگان در داخل و مردم جهان بدانند که هیچ تحمیل و فشاری در کار نیست، یعنی هر کس بگوید که من چه نوع حکومتی را طالبم مثلاً بگویند جمهوری منهای اسلامی می‌خواهم، یا جمهوری اسلامی می‌خواهم و یا به مشروطه رای می‌دهم و یا نوع حکومت دیگری را که می‌شناسد و بدان معتقد است رای بدهد. بدین ترتیب اولاً به فرد فرد مردم آزادی عمل در اظهار عقیده و رای داده‌ایم و ثانیاً به افکار عمومی احترام و ارزش قائل شده‌ایم».^{۳۷}

شریعتمداری برخلاف خمینی، مخالف نظریه‌ی ولایت فقیه بود. او به نظریه‌ی سنتی فقهای شیعه قائل بود که بر اساس آن، حکومت تنها از آن امام زمان است و در غیاب او، علمای شیعه نباید به تصرف قدرت بیندیشند، بلکه باید شرایط را برای ظهور او فراهم کنند و مسلمانان را در زندگی روزمره- از ازدواج و طلاق گرفته تا بیع و سایر امور- هدایت و ارشاد نماید. با این همه، پس از سقوط رژیم شاه، شریعتمداری ضمن اجتناب از رویارویی مستقیم با خمینی و یارانش- که اکنون از ابزارهای قدرت نیز برخوردار بودند- طرح پرسش فراندم را، آن‌گونه که توسط مهدی بازرگان اعلام شده بود، به چالش کشید.

نکته‌ی مرکزی در اظهارات انتقادی شریعتمداری، تأکید بر "حق انتخاب مردم" بود که در تقابل با "بیعت" با خمینی قرار می‌گرفت. لازم است یادآور شوم که حزب تازه‌تأسیس خلق مسلمان، که پیرو شریعتمداری بود، "حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران" نامیده شد تا با عنوان "جمهوری اسلامی" در تطابق کامل باشد. افزون بر این، هم این حزب و هم آیت‌الله شریعتمداری در فراندم شرکت کرده و به آن رأی مثبت دادند.^{۳۸}

^{۳۷} آیت‌الله العظمی شریعتمداری، «بهتر است مردم بگویند چه حکومتی را می‌خواهند»، *اطلاعات*، ۲۱ اسفند ماه ۱۳۵۷، شماره ۱۵۸۰۶، تأکیدات از نگارنده است.

^{۳۸} رجوع کنید به *حزب خلق مسلمان*، ارگان حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران، "چرا به جمهوری اسلامی رأی می‌دهیم، اعلامیه حزب جمهوری خلق مسلمان ایران"، دوره اول، شماره اول، بی‌تاریخ.

با این حال، بیانیه‌ی حضرت آیت‌الله مورخ ۵ فروردین ۱۳۵۸ بسیار قابل تأمل است. در آن بیانیه آمده بود:

«در عین حال که عموم مردم ایران در اظهار آراء و عقاید خود کاملاً آزادند ولی به نظر ما حکومتی که بتواند آزادی و رفاه عموم ملت را برقرار کند و با الهام گرفتن از تعالیم عالییه اسلام یکپارچگی و وحدت ملی را استحکام بخشد و حقوق اقلیت‌ها را به نحو صحیح و کامل مراعات نماید حکومت جمهوری اسلامی است. لذا این جانب همان‌گونه که قبلاً اعلام داشته‌ام در فراندوم شخصاً به "جمهوری اسلامی" رای خواهم داد».^{۳۹}

بدین‌سان، شریعت‌مداری ضمن اعلام رأی خود به جمهوری اسلامی در روز فراندوم، مجدداً بر آزادی کامل مردم ایران در اظهار عقاید تأکید کرد و هم‌صدا با حزب تازه‌تأسیس خلق مسلمان ایران- که از حقوق قومی و فرهنگی آذریان جانبداری می‌کرد- بر "حقوق اقلیت‌ها" اصرار ورزید؛ آن هم در زمانی که اکثریت احزاب کرد، به‌دلیل فشارهای حکومت مرکزی، "همه‌پرسی جمهوری اسلامی" را تحریم کرده بودند.

اگرچه دیدگاه انتقادی شریعت‌مداری درباره‌ی نحوه‌ی تدوین موضوع فراندوم ظاهراً متوجه مهدی بازرگان و دولت موقت بود، اما در اساس، مخالفت با نظرات صریح شخص خمینی را در برداشت. نباید از یاد برد که در پی بالاگرفتن مجادلات و اعتراضات علیه محدودسازی حق انتخاب مردم به دوگانه "سلطنت یا جمهوری اسلامی"، خمینی در ۱۸ اسفند ۱۳۵۷ در قبرستان بقیع قم سخنرانی‌ای ایراد کرد که حاوی پیام اصلی او به "معارضان" بود، با این مضمون:

«اینها می‌خواهند دولت اسلامی را ضعیف کنند... تا این‌که در فراندوم، ملت نتواند به آن چه برایش خون داده است رأی بدهد... به خیال خودشان می‌توانند، و این خیال خامی است، و یا جمهوری اسلامی در آن خلل واقع شود. جمهوری مطلق باشد یا جمهوری دموکراتیک و یا جمهوری اسلامی دموکراتیک— همه اینها غلط است. جمهوری اسلامی؛ من رأی خودم را به جمهوری اسلامی می‌دهم... به حکومت اسلام، به جمهوری اسلامی، نه یک حرف زیاد (و) نه یک حرف کم (رأی بدهید). کسانی که می‌خواهند به راه‌های دیگر بروند آزادند، لیکن توطئه قدغن است؛ رأی آزاد، هرچه می‌خواهند بگویند».^{۴۰}

در این عبارات خمینی به صراحت عدم رای به جمهوری اسلامی را هدر دادن خون شهدا نامید و نه تنها موضع خود را در دفاع از جمهوری اسلامی ابراز داشت، بلکه مردم را به دادن رای به جمهوری اسلامی نه یک حرف زیاد و نه یک حرف کم دعوت کرد و

^{۳۹} سید کاظم شریعت‌مداری، "بیانیه حضرت آیت‌الله شریعت‌مداری"، مورخ ۵ فروردین ماه ۱۳۵۸، کیهان، ۶ فروردین ماه ۱۳۵۸، شماره ۱۰۶۶۷، ص ۲، تأکیدات از نگارنده است.

^{۴۰} روح‌الله خمینی، "خمینی و فراندوم در پیدایش نظام، روزشمار جنگ ایران و عراق"، پیدایش نظام جدید، جلد اول: بحران‌های داخلی و تولد نیروهای مسلح انقلاب، روزشمار جنگ ایران و عراق. زمینه‌سازی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، تهران، ۱۳۷۵، صص ۳۱۶-۳۱۷.

کلیه اشکال دیگر حکومتی را باطل شمرد. در خاتمه نیز با طرح قید "آزادی آری، توطئه نه" شرطی برای آزادی قائل شد که امکان عملی آن را در صورت مخالفت با نظر رهبری نظام غیر ممکن سازد، زیرا مرز آزادی و توطئه تنها توسط ولی فقیه تعیین می‌شود و هر پندار، گفتار و کرداری که او نامجاز پندارد توطئه است و شایسته تخطئه و سرکوب.

سخنرانی خمینی در قبرستان بقیع از زمره نخستین خطابه‌های جنگی و به اصطلاح "انقلابی" وی می‌باشد در بحبوبه‌ی محبوبیتش. با این همه، سه روز پس از آن یعنی در ۲۱ اسفند ماه ۱۳۵۷ نه تنها آیت‌الله شریعتمداری (به شرحی که آمد) بلکه حجت‌الاسلام محمد مفتاح خطابه‌ی وی را به چالش کشیدند. مفتاح بر خلاف شریعتمداری از نزدیکان خمینی و یکی از اعضای شورای انقلاب و رییس دانشکده الهیات و معارف اسلامی بود. یک روز بعد از گفتگوی شریعتمداری با خبرنگار کیهان، مفتاح در مصاحبه با اطلاعات به تاریخ ۲۱ اسفند ماه ۱۳۵۷ اعلام می‌دارد:

«در همه پرسی مردم انتخاب هر یک از روش‌های حکومتی آزاد است و مردم می‌توانند به هر نوع حکومتی و به هر نوع جمهوری رای بدهند. افرادی می‌توانند آزادانه به جمهوری اسلامی رای بدهند و اگر علاقه به جمهوری اسلامی ندارند می‌توانند به آن رای ندهند و در این عدم علاقه به جمهوری اسلامی و رای ندادن به آن چند صورت وجود خواهد داشت که علاقه به رژیم سلطنت علاقه به جمهوری مطلق، علاقه به جمهوری دموکراتیک و علاقه به جمهوری دموکراتیک خلق را شامل می‌شود».^{۴۱}

مفتاح درباره‌ی ورقه رای می‌گوید:

«چنین ورقه‌ای منتشر نشده است».

وی اضافه می‌کند که حضرت آیت‌الله خمینی:

«فرمودند من رای می‌دهم به جمهوری اسلامی ... و این دلیل نیست که در همه پرسی محدودیتی وجود خواهد داشت» (همان‌جا).

همان روز (۲۱ اسفند) دکتر ناصر میناچی وزیر اطلاعات و تبلیغات و خیرات می‌گوید که دولت هیچگونه تصمیمی در مورد تغییر سؤال و نحوه فراندوم ندارد و سؤال فراندوم همان سؤال قبلی اعلام شده یعنی «تغییر رژیم سابق به جمهوری اسلامی است» و «مقدار زیادی فرم‌های فراندوم نیز چاپ شده» و اضافه می‌کند که «امام هم در محدوده سخنرانی‌هایشان فقط از جمهوری اسلامی صحبت کرده‌اند و بنابراین دکتر مفتاح حتما نظرات شخصی خود را اعلام کرده و اگر نظر غیرشخصی (?) داده است، قویا از طرف دولت تکذیب خواهد شد».^{۴۲}

در مصاحبه‌ای با دکتر مفتاح که روز ۲۴ اسفند ۱۳۵۷ در *آیندگان* چاپ می‌شود، وی مواضع قبلی و نیز تفسیر خود را از بیانات امام مورد تأکید قرار می‌دهد:

^{۴۱} مفتاح، *اطلاعات*، دوشنبه ۲۱ اسفندماه ۱۳۵۷، شماره ۱۵۸۰۶، تأکید از نگارنده است.

^{۴۲} ناصر میناچی، *کیهان*، دوشنبه ۲۱ اسفند ماه ۱۳۵۷.

«برای رژیمی که می‌خواهد، هیچ‌وقت به شکل آری یا نه نیست ... یک نفر می‌تواند رای بریزد که من جمهوری دموکراتیک خلق می‌خواهم».

و در جواب خبرنگار که درباره‌ی صحت خبر مربوط به انتشار برگه‌ی فراندوم سؤال می‌کند پاسخ می‌دهد:

«نه، این را هنوز آن برگه از نظر خودشان [منظور چه کسانی هستند؟ نگارنده] است، هنوز آن برگه منتشر نشده».^{۴۳}

آن چه از مجادلات بر سر وجود یا عدم "آزادی انتخاب" مردم پیرامون شکل حکمرانی آتی آشکار می‌گردد، این است که نحوه‌ی فراندوم (تعیین و تعریف موضوع فراندوم) حتی در میان مدافعان جمهوری اسلامی که در همه‌پرسی شرکت کرده بدان رای مثبت دادند مورد اعتراض جدی و چالش بوده است.

برخی دیگر از روحانیون ذی‌نفوذ نزدیک به خمینی نظیر آیت‌الله طالقانی که موضوع "آزادی انتخاب" شهروندان را پیش نکشیدند، اساساً لزوم فراندوم را زیر سؤال بردند. فی‌المثل طالقانی در مصاحبه با صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران درباره‌ی فراندوم چنین گفت:

«چون مردم خواستار رژیم سلطنتی نیستند بنابراین احتیاج به رای‌گیری درباره‌ی رژیم سلطنتی و برگزاری فراندوم نبود زیرا اکثریت توده‌های مردم نظر رهبری انقلاب را پذیرفته‌اند. ولی ممکن است اعضای سازمان منحل ساواک خواستار رژیم سلطنتی باشند».^{۴۴}

بنابراین طالقانی فراندوم را بلا‌موضوع می‌داند اما با این همه در آن شرکت می‌کند تا به جمهوری اسلامی رای بدهد چرا که: "شرکت در فراندوم یک فریضه دینی و ملی" است! (همان‌جا). پس طالقانی نیز از "بیعت" با امام سخن می‌گوید و نه همه‌پرسی بر مبنای حق انتخاب شهروندان، زیرا آنجا که پای "فریضه دینی" و واجبات است انتخاب معنایی ندارد.

سازمان مجاهدین خلق ایران یکی دیگر از جریاناتی است که در فراندوم جمهوری اسلامی شرکت کرد و بدان رای مثبت داد: «هم‌چنان که فوقاً گذشت در هر صورت نظر مجاهدین خلق ایران دقیقاً مطابق نظر اکثریت قاطع مردم ایران و بر حسب نقطه‌نظرهای ایدئولوژیکی خود متضمن رای مثبت به جمهوری اسلامی است!»^{۴۵} مع‌هذا مجاهدین نیز نظیر آیت‌الله طالقانی لزوم فراندوم را زیر سؤال بردند و در بیانیه مفصل خود نوشتند:

^{۴۳} مفتح، مصاحبه با *آریندگان*، ۲۴ اسفندماه ۱۳۵۷.

^{۴۴} طالقانی، "مصاحبه با صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران"، *اطلاعات*، ۱۱ فروردین ماه ۱۳۵۸.

^{۴۵} *بیانیه مجاهدین خلق ایران در باره فراندوم و انتظارات مرحله ای از جمهوری اسلامی*، سازمان مجاهدین خلق ایران، مورخ ۲۷ اسفندماه ۱۳۵۷، ص ۱۰.

«لذا دیگر سؤال مطروحه در فراندوم پیش‌بینی شده، تا آنجا که به نظرخواهی در مورد سرنوشت رژیم سلطنتی و بود و نبود آن مربوط می‌شود اساساً بی‌مورد و منتفی است... البته اگر قبل از روی کار آمدن دولت مهندس بازرگان چنین سؤالی می‌شد باز می‌شد محملی برای آن ساخت ولی اکنون مثل این است که کسی اول در را باز کند و بعد اجازه ورود بگیرد!»^{۴۶}

اما برخلاف طالقانی، مجاهدین بر نبود "حق انتخاب" شهروندان در تعیین شکل حکمرانی انگشت نهادند و رای‌گیری را مترادف با "فریضه دینی" ندانستند:

«پس چرا باید طوری عمل شود که... این شبهه را ایجاد کند که: ما را فقط میان رژیم سلطنتی و جمهوری اسلامی مخیر کرده‌اند و لاغیر!... از دولت آقای مهندس بازرگان تقاضا می‌کنیم ترتیبی اتخاذ نمایند که امکان انتخاب آزاد هر شکل از حکومت برای هر فرد یا گروهی در نظرخواهی وجود داشته باشد».^{۴۷}

آن چه در رأی سازمان مجاهدین خلق ایران پرسش‌برانگیز است، این است که چرا آنان، علی‌رغم همهٔ این انتقادات و تأکید بر ناروشنی مضمون "جمهوری اسلامی"، به آن رأی مثبت دادند؟ به باور من، رأی مثبت آنان ناشی از هراس‌شان از تقابل با مراجع مذهبی، به‌ویژه خمینی و طالقانی بود که از نفوذ و محبوبیت گسترده‌ی توده‌ای برخوردار بودند. اجتناب از چنین رویارویی‌ای، توضیح‌دهنده‌ی رأی مثبت این سازمان است.

موضع‌گیری سازمان مجاهدین خلق ایران تاییدی است بر صحت ارزیابی بیژن جزینی درباره قدرت تکفیر مراجع در برخورد به شخصیت‌ها و سازمان‌های مذهبی متجدد:

«باتوجه به این که مذهب توده‌ها مذهبی است سطحی و خرافی که تحت تأثیر دستگاه مذهبی است، روحانیون و بخصوص کاست عالی‌رتبه مذهبی روی این تمایلات اثر می‌گذارند. مذهب متجدد شده مذهبی‌های مارکسیست در توده‌ها نفوذ ندارد و توده‌های عقب مانده از حیث مرجعیت سندیت مذهبی محافل ارتجاعی محافظه کار را معتبر می‌شناسند نه روشنفکران تجددطلب در مذهب را... این تابعیت از مذهب یک حق وتوی خردکننده به مراجع مذهبی می‌دهد که هرگاه این جماعت را تکفیر کنند در رابطه آنان با توده‌های مذهبی یعنی کسانی را که با انگیزه مذهبی می‌خواستند بدنبال بکشانشان اثر قاطع می‌گذارد، به عبارت دیگر شیشه عمر مذهبی‌ها در دست مراجع عالی مذهبی قرار می‌گیرد و هر جا که انقلاب با مصالح آنان مطابقت نکند این شیشه را بر زمین خواهند زد».^{۴۸}

۴۶ همان‌جا، ص ۸.

۴۷ همان‌جا، صص ۶ و ۱۰.

۴۸ بیژن جزینی، *مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی بمثابه یک ایدئولوژی و بمثابه استراتژی و تاکتیک چیست و چه نقشی در جنبش انقلابی معاصر دارد؟* نگارش در زندان اوین، بدون تاریخ، به احتمال زیاد در اواخر سال ۱۳۵۱ و با اوایل سال ۱۳۵۲، انتشار علی‌نخستین بار توسط دانشجویان پیشرو در خارج از کشور-هوادر راه فدایی، با «مقدمه راه فدایی» به قلم مهرداد وهابی، پاریس، ۱۳۶۳.

امروز پس از گذشت ۴۷ سال از جمهوری اسلامی، از اعتبار و نفوذ سیاسی مراجع مذهبی نزد توده‌های مردم کاسته شده و ارزیابی فوق به قوت خود باقی نیست، اما در اوان تاسیس جمهوری اسلامی تاثیر مراجع بالاخص خمینی تا بدان پایه بود که سازمان مجاهدین خلق ایران از او و طالقانی با عنوان "پدر" یاد می‌کرد.

در خاتمه این بخش لازم است از موضع ابوالحسن بنی صدر به‌عنوان نخستین رییس جمهور نظام جمهوری اسلامی در آئینه زمان سخن گوئیم. بی تردید وی از زمره مدافعان جمهوری اسلامی بود اما پس از گذشت سی سال از حیات نظام در مصاحبه ای که *راديو زمانه* با وی، عموی، و فرخ نگهدار به تاریخ ۱۳ فروردین ۱۳۸۹ (۲ آوریل ۲۰۱۰) انجام داد، بنی صدر ضمن یادآوری موضع پیشین خود، به نقد آن پرداخت و چنین اظهار داشت:

«بله؛ اشکال اولی که در آن رفراندوم وجود داشت، این بود که رفراندوم بدون توضیحی بود. از سوی مقامات رسمی که این رفراندوم را برگزار کردند، توضیحی در این رابطه داده نشد... من رای مثبت دادم، ولی مطالبه‌ی توضیح هم کردم. خودم هم این توضیح را دادم. فرق می‌کند با کسی که رای می‌دهد، توضیح هم نمی‌طلبد و امروز هم می‌گویند که درست عمل کرده است».^{۴۹}

"توضیح طلبیدن" یا تاکید بر ناروایی مضمون جمهوری اسلامی یکی دیگر از عناصر انتقادی بود که پیش از برگزاری رفراندوم فروردین ماه ۱۳۵۸ حتی از جانب رای‌دهندگان به جمهوری اسلامی مطرح بود. این نکته هم در بیانی‌های سازمان مجاهدین خلق ایران آمده بود، و هم در نامه‌ی دکتر عبدالحسین بقایی کرمانی موسس "حزب جمهوریخواه" با عنوان "آزادی و امنیت برای همه" خطاب به مهندس بازرگان که در آن ضمن اعلام شرکت در رفراندوم «بارای دادن کورکورانه و بی آن که قبلا مردم درباره مواد آن به آگاهی رسیده باشند» مخالفت شده بود.^{۵۰}

جالب اینجاست که بنی‌صدر به انتقاد از پذیرش بی‌چون‌وچرای جمهوری اسلامی از جانب حزب توده می‌پردازد که به گفته‌ی او «توضیح نمی‌طلبد و امروز هم می‌گویند که درست عمل کرده است». می‌دانیم که کمیته مرکزی حزب توده ایران طی اعلامیه‌ای در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۵۷ اعلام کرد که: «حزب توده به جمهوری اسلامی رای مثبت می‌دهد».^{۵۱} در سرمقاله روزنامه مردم مورخ ۷ فروردین ۱۳۵۸ بار دیگر ضمن اعلام این که این حزب به جمهوری اسلامی رای مثبت خواهد داد، تاکید کرد که این رای دادن به هیچ‌وجه جنبه‌ی تاکتیکی ندارد و استراتژی این حزب است.^{۵۲} سی سال بعد نیز علی‌رغم دستگیری، اعدام، حبس بسیاری از رهبران و کادرها و اعضای این حزب توسط جمهوری

^{۴۹} مریم محمدی، "سه نگاه مختلف به رفراندوم جمهوری اسلامی، گفت‌وگویی با عموی و نگهدار و بنی صدر درباره ی رفراندوم جمهوری اسلامی ایران"، *راديو زمانه*، ۱۳ فروردین ۱۳۸۹ (۲ آوریل ۲۰۱۰).

https://zamaaneh.com/analysis/2010/04/post_1429.html

^{۵۰} دکتر عبدالحسین بقایی کرمانی موسس حزب جمهوریخواه، *آیندگان*، ۷ فروردین ۱۳۵۸، تاکید از نگارنده است.

^{۵۱} اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران، "حزب توده به جمهوری اسلامی رای مثبت می‌دهد"، ۱۲ اسفند ماه ۱۳۵۷ (۳ مارس ۱۹۷۹).

^{۵۲} مردم، ۷ فروردین ماه ۱۳۵۸

اسلامی، آقای عموی از اعضای کمیته مرکزی حزب در همان گفت‌وگو با *رادیو زمانه* اعلام داشت: «من تصور می‌کنم موضع حزب توده ایران کاملاً درست بود و آن که در این میان، قانون را لگدمال کرد و سیاست سرکوب سازمان‌ها را در پیش گرفت جمهوری اسلامی بود.»^{۵۳}

خوشبختانه موضع کاتولیک‌تر از پاپ حزب توده در دفاع از جمهوری اسلامی در میان سازمان‌های چپ در مقطع فرماندم قبل از تشکیل مجلس مؤسسان و همان‌طوری که در بخش بعد توضیح خواهیم داد غالب آنها فرماندم را به دلایل گوناگون تحریم کردند. در میان این جریان‌ها نقش سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران به‌ویژه از حیث روشنگری درباره لزوم تحریم فرماندم برجسته بود.

این سازمان صرفاً به طرح ناروشتی مضمون جمهوری اسلامی و "توضیح طلبیدن" اکتفا نکرد بلکه اساساً انجام فرماندم قبل از تشکیل مجلس مؤسسان و تدوین قانون اساسی را عوام‌فریبانه و مردود شمرد.^{۵۴} بدین اعتبار موضع سیاسی فداییان خلق ایران در راستای همان اندیشه نقاد و روشنگرانه‌ای بود که مصطفی رحیمی آن را در ده دی ماه ۱۳۵۷ بیان کرده بود. جالب اینجاست که فرخ نگهدار که متعاقباً سهم بسزایی در چرخش اکثریت سازمان فدایی به "پیروی از خط امام" ایفا کرد از موضع آن زمان سازمان فدایی ابراز پشیمانی کرد، و در گفت‌وگو با *رادیو زمانه* موضع کنونی خود را این‌گونه توضیح داد: «اما به نظر من، رأی ممتنع در آن زمان بهترین رأی بوده است.»^{۵۵} حقیقت آن است که بر خلاف سازمان مجاهدین، سازمان فدایی به‌عنوان یک جریان غیر مذهبی و لاییک قادر بود از صراحت لهجه سیاسی در قبال نظام جمهوری اسلامی برخوردار باشد. به‌واقع *فرماندم مرز نیروهای مذهبی و سکولار را پررنگ کرد.*

خلاصه کنیم. تاریخچه‌ی فرماندم نشان می‌دهد که ایده‌ی فرماندم با پرسش درباره‌ی مشروعیت نظام سلطنت آغاز شد و نهایتاً به وسیله‌ای برای برگزاری پله‌پی‌سیت به منظور "بیعت" با خمینی و نظامی که او معمارش بود انجامید. با وجود این نحوه‌ی برگزاری این پله‌پی‌سیت حتی در میان بخش مهمی از کسانی که در آن شرکت کرده، به جمهوری اسلامی رای مثبت دادند چالش برانگیز بود. این چالش حول دو نکته متمرکز بود: نخست لزوم برگزاری همه پرس‌ی درباره‌ی نظامی که در عمل با انقلاب بهم فروپاشیده بود. دوم نبود حق انتخاب شهروندان در تعیین شکل حکمرانی آتی.

^{۵۳} عموی، *رادیو زمانه*، همان‌جا

^{۵۴} سازمان چریک‌های فدایی خلق در آستانه فرماندم تراکتی چاپ کرده بود با عنوان: "کدام راه درست است؟" و دوراه بدین نحو ارائه شده بود: «اول: مجلس مؤسسان، بعد: قانون اساسی جمهوری، سپس: فرماندم». در زیر این راه نوشته شده بود: *بله*. به موازات این راه، راه دومی معرفی شده بود بدین ترتیب: «اول: فرماندم، بعد: مجلس مؤسسان، سپس: قانون اساسی». در زیر این مسیر آمده بود: *نه*.

^{۵۵} فرخ نگهدار، *رادیو زمانه*، همان‌جا

۳. فراندوم و پیدایش انقلاب اسلامی

۱۲ فروردین ماه ۱۳۵۸ روز اعلام نتایج فراندوم یا بهتر بگویم "پله بی‌سیت" جمهوری اسلامی بود. در این روز استقرار نظام جمهوری اسلامی با «۹۸/۲ درصد آراء کلیه کسانی که حق رای داشتند» اعلام شد و این نتیجه در ماده‌ی نخست قانون اساسی جمهوری اسلامی مصوب ۱۲ آذر ماه ۱۳۵۸ گنجانده شد. برگزاری این همه‌پرسی به دست مهندس مهدی بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت صورت پذیرفت و هم او بود که پس از اعلام نتایج همه‌پرسی، مخالفان را "نیم‌درصدی‌ها" خواند. انحصار منافع ناشی از انقلاب بهمن توسط روحانیت شیعه‌ی حاکم با تصویب جمهوری اسلامی به‌عنوان بدیل نظام سلطنتی به ثمر رسید. بدین‌سان انقلاب بهمن، انقلاب اسلامی نامگذاری شد.

در این بخش از جستار نخست نتایج فراندوم را مورد بررسی قرار خواهیم داد، سپس تحریمیان را که به "نیم‌درصدی‌ها" موسوم شدند معرفی خواهیم کرد و سرانجام رابطه‌ی این فراندوم را با پیدایش مفهوم "انقلاب اسلامی" یا دقیق‌تر بگویم "احیای اسلامی" تشریح خواهیم کرد.

الف) نتایج فراندوم و قانون اساسی جمهوری اسلامی

اصل اول قانون اساسی جمهوری اسلامی چنین اشعار می‌دارد:

«حکومت ایران جمهوری اسلامی است که ملت ایران، براساس اعتقاد دیرینه‌اش به حکومت حق و عدل قرآن، در پی انقلاب اسلامی پیروزمند خود به رهبری مرجع عالیقدر تقلید آیت‌الله العظمی امام خمینی، در همه‌پرسی دهم و یازدهم فروردین ماه یک‌هزار و سیصد و پنجاه هشت هجری شمسی برابر با اول و دوم جمادی‌الاولی سال یک‌هزار و سیصد و نود و نه هجری قمری با اکثریت ۹۸/۲٪ کلیه کسانی که حق رای داشتند، به آن رای مثبت داد.»

باین‌تر به جعلی بودن رقم ۹۸/۲ درصد خواهیم پرداخت، اما در اینجا لازم است روی این نکته مکت کنیم که اساساً چرا نتایج همه‌پرسی باید در اصل اول قانون اساسی جمهوری اسلامی قید می‌شود.

می‌دانیم که در فلسفه‌ی سیاسی تشیع اصل بر "انتصاب" است و نه "انتخاب" چرا که حاکمیت نه به مردم بلکه به خدا و رسول خدا و در غیاب وی به ولی عصر تعلق دارد. ولایت فقیه که رکن اساسی قانون اساسی مصوبه آذر ماه ۱۳۵۸ را تشکیل می‌دهد، این حاکمیت را در غیاب ولی عصر متعلق به ولی فقیه می‌داند. پس در این میان نقش رای مردم چیست؟

آرای مردم اگر چه منشا مشروعیت نظام نیست، اما مقوم نظام است چرا که حکم "بیعت با رهبری مرجع عالیقدر" را دارد. در اینجا فراندوم همان نقشی را ایفا می‌کند که "پله بی‌سیت" در نمونه‌های مشابه برای اعتبار بخشیدن به یک رهبر سیاسی ایفا می‌کرد. با این تفاوت که رجوع بدان در فقه شیعه تنها می‌تواند بر پایه عمل به فریضه دینی

(بیعت) و نه انتخاب آزادانه شهروند توجیه گردد. از این رو نگارندگان این اصل نهایت دقت را به کار گرفته‌اند تا با اشاره به "اعتقاد دیرینه (ملت ایران) به حکومت حق و عدل قرآن" و ذکر تاریخ هجری قمری، نتایج آرای مردم را در چارچوب تکلیف شرعی توجیه کنند. لکن آن چه دلیل استناد بدان محسوب می‌شد تنها مقتضیات "انقلاب اسلامی" است، همان مقتضیاتی که "حکومت اسلامی" را به "جمهوری اسلامی" مبدل کرد.

"جمهوری" به عنوان شکل نظام اسلامی به همان اندازه یک بدعت‌گزاری بود که ارجاع به گذشته صدر اسلام به‌جای آن که "احیای اسلامی" نامیده شود، "انقلاب اسلامی" خوانده شد. هم "جمهوری" و هم "انقلاب" هر دو بدعت‌گزاری ناگزیری بودند که مقتضیات داخلی و بین‌المللی ناشی از انقلاب بهمین به روحانیت شیعه حاکم تحمیل کرده بود. جمهوری اسلامی آن موجود متناقض و ناقص‌الخلقه‌ای بود که از ترکیب "مضمون اسلامی" و "شکل جمهوری" پدید آمد.

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا همه‌پرسی تنها نظر به گذشته یا تعویض نظام سلطنت داشت یا آن که ناظر به آینده نیز بود و در صورت جاننشینی ولی فقیه باید مجدداً برگزار می‌شد؟ از آنجا که جاننشینی ولی فقیه به مجلس خبرگان و نه همه‌پرسی سپرده شده بود، این‌طور مستفاد می‌گردید که همه‌پرسی تنها در ارتباط با نظام سلطنت مطرح بود و نه درباره‌ی آینده نظام مبتنی بر ولایت فقیه. بدین سان جمهوریت در تعیین "ولی فقیه" نقشی ایفا نمی‌کرد. مردم یکبار به جمهوری اسلامی رای می‌دادند تا از خود سلب حق رای کنند و آن را برای همیشه به فقها واگذارند! این گونه "رای‌گیری" به منظور سرکوب حق رای را می‌توان در فاشیسم، بناپارتیسم، و یا دیگر رژیم‌های استثنایی نیز مشاهده کرد.

حال بازگردیم به رقم ادعا شده یعنی "۹۸/۲ درصد کلیه کسانی که حق رای داشتند". مقدمتاً باید بگویم که درصد مزبور نه ناظر بر آرای مثبت شرکت‌کنندگان در رفراندوم بلکه مشعر بروجدین حق رای است. این نکته را پایین‌تر به تفصیل بیشتری بررسی خواهیم کرد اما در مقدمه لازم می‌دانم یادآور شوم که درصد مزبور تقریباً پنج ماه قبل از رفراندوم یعنی در تاریخ ۲۲ آبان ماه ۱۳۵۷ (۱۳ نوامبر ۱۹۷۸) از جانب خمینی در مصاحبه با خبرنگار **المیرق** "پیش‌بینی" شده بود. در آن مصاحبه خبرنگار **المیرق** از وی پرسیده بود:

«سؤال- (...) اگر امروز براساس شعارهایی که شما مطرح می‌فرمایید رفراندومی در ایران صورت گیرد، نسبت درصد آرای را که ممکن است به دست آورید چقدر خواهد بود؟»

و خمینی در پاسخ اظهار داشته بود:

«امام- اکثریت قاطع ملت ایران مسلمان است و به آن چه که ما بخواهیم رای می‌دهد، همه ملت ایران شاه را نمی‌خواهند. آیا ۹۰ درصد مردم ایران که

مسلمانند به عنوان اکثریت یک جامعه نمی‌تواند یک جمهوری اسلامی را تشکیل دهد؟»^{۵۶}

بنابراین در دیدگاه خمینی ۹۰ درصد مردم مسلمان ایران یقیناً به حکم "فرضیه‌ی دینی" به جمهوری اسلامی یا "آن چه که ما بخواهیم رای می‌دهد" و باقی یعنی اقلیت‌های مذهبی "صاحب کتاب" (و نه بهائیان، خداناپوران، شکاکون و غیره) نیز اگر رای خود را به نفع جمهوری اسلامی به صندوق بریزند طبعاً رقمی نزدیک به صد در صد آرای جمعیت حاصل خواهد شد.

به بیانی دیگر، خمینی مترصد بود تا همه‌پرسی با آرای نزدیک به صد درصد جمعیت به فرجام رسد. از این رو همان‌طور که پیش‌تر یاد شد، برگزاری این فراندوم را برعهده‌ی مهندس بازرگان نهاد و از حضور مستقیم روحانیت شیعه در اداره‌ی دولت موقت اجتناب کرد. بدین‌سان فراندوم در ائتلاف با نهضت آزادی به عنوان جریان ملی-مذهبی پیش رفت تا به هنگام رای‌گیری درباره‌ی جمهوری اسلامی از قطب‌بندی بین احزاب و شخصیت‌های سکولار و مذهبی احتراز شود و "فرضیه‌ی دینی" مقلدین با "فرضیه‌ی ملی" گره خورد.

بنابراین طبیعی بود که احزاب و شخصیت‌هایی هم‌چون داریوش فروهر رهبر حزب ملت ایران و وزیر کار و امور اجتماعی دولت موقت، کریم سنجابی رهبر جبهه ملی و وزیر خارجه دولت موقت، یدالله سحابی از رهبران نهضت آزادی ایران، الهیار صالح از رهبران جبهه‌ی ملی، دکتر علی اصغر حاح سیدجوادی از بنیانگزاران گروه جنبش برای آزادی، محسن پزشکیور رهبر حزب پان‌ایرانیست، حبیب‌الله پیمان رهبر جنبش مسلمانان مبارز- آمت، کاظم سامی رهبر جنبش انقلابی مردم ایران- جاما، ابوالفضل قاسمی دبیر کل حزب ایران، و گروه باختر امروز در فراندوم شرکت کرده به جمهوری اسلامی رای مثبت دهند.^{۵۷}

به علاوه رهبران روحانی وابسته به خمینی پیش از برگزاری فراندوم با همه اقلیت‌های مذهبی "صاحب کتاب" و نیز اقطاب درویش تماس گرفتند تا از حمایت آنان برخوردار شوند. در میان درویش گنابادی، سلطان حسین تابنده گنابادی رضاعلی‌شاه از زمره جریاناتی بود که اعلام وفاداری بی قید و شرط کرد:

«باید در احکام شرع مطهر از مراجع عظام تقلید نموده و به فتوای آنان رفتار نمایند و باید همان نظریه آقایان معظم را در اظهار رای و نظر که مربوط به جمهوری اسلامی است پیروی نموده برخلاف آن اظهار رای ننمایند».^{۵۸}

اصرار خمینی بر بیعت همگان با وی و نظام مورد علاقه‌ی او تا بدانجا بود که حتی سران دستگیر شده‌ی نظام شاهنشاهی نیز ناگزیر از ریختن آرای خود به صندوق سیار

^{۵۶} مصاحبه خمینی با البیرق، پاریس، ۲۲ آبان ماه ۱۳۵۷ برابر با ۱۳ نوامبر ۱۹۷۸، - *طلیحه انقلاب اسلامی*، همان‌جا، ص ۱۱۹، تأکیدات از نگارنده است.

^{۵۷} ایدون، "جمهوری اسلامی: آری یا نه؟"، *فراندوم ۱۰-۱۲ فروردین ۱۳۵۸*، صص ۴-۷.
^{۵۸} همان‌جا، ص ۷.

رای در زندان قصر شدند. در این مورد **کیهان** مورخ شنبه ۱۱ فروردین ماه ۱۳۵۸ چنین نوشت:

«عاملان رژیم پهلوی در فراندوم شرکت کردند ... زندان قصر یکی از حوزه‌های رای‌گیری بود و زندانیان در فراندوم شرکت کردند. مهندس عبدالله ریاضی نیز به پای صندوق رای آمد، ریاضی که سال‌ها ریاست مجلس فرمایشی را به عهده داشت گفت: من به جمهوری اسلامی رای دادم. اصولاً جمهوری دموکراتیک در کشورهای کمونیستی اعمال می‌شود و من چون از کمونیست‌ها خوشم نمی‌آید به جمهوری اسلامی رای دادم».^{۵۹}

جالب اینجاست که اگر چه **کیهان** اعلام داشته بود:

«هویدا حاضر نشد بگوید به جمهوری اسلامی "آری" گفته یا "نه"»، در حالی که در روزنامه **اطلاعات** همان روز با تیت درشت، درست عکس این مطلب آمده بود: «فراندوم در زندان قصر، هویدا به جمهوری اسلامی رای داد».^{۶۰}

در این خبر آمده است که:

«هویدا، وزرای سابق و اسبق امیران رژیم گذشته و زندانیان دیگر ضدانقلاب آرای خود را در صندوق رای سیار ... در زندان قصر ریختند ... و جمعا ۱۵۰۰ رأی قرائت شد که همه‌ی آنها مثبت بوده و تا کنون رای منفی از صندوق خارج نشده است».^{۶۱}

آیا تعجب‌آور است که زندانیانی که در دو قدمی مرگ ایستاده‌اند رای منفی به صندوق نریزند؟

تردیدی نیست که با توجه به محبوبیت گسترده‌ی خمینی در سال‌های نخست انقلاب احراز اکثریت قاطع آرا برای جمهوری اسلامی در فراندوم ۱۳۵۸ قطعی بود. به‌علاوه خمینی با درپیش گرفتن استراتژی پیشبرد انقلاب اسلامی در دو مرحله مصمم بود در مرحله نخست از طریق ائتلاف با نهضت آزادی و سپردن امر برگزاری فراندوم به دولت موقت، جمهوری اسلامی را با حمایت نیروهای ملی-مذهبی و ملی به‌جای نظام سلطنت مستقر سازد.

در این مرحله، ائتلاف نه برپایه "ولایت فقیه" بلکه بر مبنای "جمهوری اسلامی" بود که اگرچه مضمونش ناروشن بود اما در پاره‌ای از مصاحبه‌های خمینی در پاریس قرار بود شبیه جمهوری فرانسه در کشوری با اکثریت مسلمان شیعه باشد. در این مرحله‌ی نخست روحانیت نباید دولت موقت را آسایش تشکیل می‌داد بلکه می‌بایست نقش ناظر و کنترل‌کننده را ایفا می‌کرد تا هم آمریکا و هم دیگر کشورهای شرکت‌کننده در کنفرانس گوادالوپ اطمینان می‌یافتند که طرف حساب‌شان نهضت آزادی و جبهه ملی

^{۵۹} **کیهان**، شنبه ۱۱ فروردین ماه ۱۳۵۸، ص ۳.

^{۶۰} **اطلاعات**، شنبه ۱۱ فروردین ماه ۱۳۵۸.

^{۶۱} همان‌جا.

است. بدين سان ارتش نيز خنثي مي ماند تا از راديكاليزه شدن انقلاب اجتناب شود و نفوذ خميني ضامني براي پيشگيري از يك انقلاب كمونيستي و نزديكي به شوروي محسوب مي شد.

مرحله دوم پس از تشكيل مجلس خبرگان و تصويب قانون اساسي آغاز مي شد كه طی آن روحانيت نخست مجلس را تسخير مي كرد، نهادهاي اجرائي جديد از جمله كميته هاي انقلاب اسلامي، سپاه پاسداران، امت حزب الله، انجمن ها و شوراهای اسلامي، جهاد سازندگي، و ديگر نهادهاي وابسته به خود را تاسيس و مستقر مي كرد و با كنار نهادن دولت موقت به نام مقابله با نفوذ آمريكا و ايادي داخلي اش جمهوري اسلامي را بر مبنای ولايت فقيه تاسيس مي كرد.

بدين سان انقلاب اسلامي در وهله ي نخست در ائتلاف با نهضت آزادي از بطن انقلاب بهمن پديد آمد و سپس در مرحله دوم با اشغال سفارت آمريكا و بركناري دولت موقت، قدرت را به روحانيت شيعه سپرد. فراندوم فروردين ۱۳۵۸ پايان مرحله اول يا زايش انقلاب اسلامي بود كه بايد به نام بيعت اكثريت ۹۸/۲ درصدی امت مسلمان با رهبري عاليقدر شيعه رسميت مي يافت. اين همان نکته اي است كه در ماده نخست قانون اساسي جمهوري اسلامي آمده است.

اما آيا به راستي ۹۸/۲ درصد واجدين حق رای، به جمهوري اسلامي رای مثبت دادند؟ داده ها و شواهد امروزي ما جای ذره اي ترديد باقي نمي گذارد كه رقم اعلام شده در اصلي اول قانون اساسي جمهوري اسلامي ايران دروغ و جعل محض است.

در ميان اسناد بي شمار ارائه شده به خصوص بايد از روشنگري هاي دكتور حسين لاجوردي، دكتور ناصر پاكدامن، دكتور محمد ملكي، علي اكبر بهمنش و وكيل دادگستري، مهدي سامع و نيز شماره ي ویژه **پیغام امروز** مورخ ۱۲ فروردين ۱۳۵۸ ياد كنيم.

بگذاريد از اظهارات دكتور حسين لاجوردي آغاز كنيم. وي متخصص آمار و جامعه شناس است و در زمان فراندوم فروردين ماه ۱۳۵۸ مسئول وقت مركز آمار ايران بود كه به عنوان مشاور صادق طباطبائي، معاون وزير وقت كشور نيز عمل كرد. وي طی مصاحبه هاي متعدد خود با **ايران اينترنشنال** در سال ۲۰۲۰^{۶۲} و **صدای آمريكا** در سال ۲۰۲۴^{۶۳} تناقض هاي آماري فراندوم را به خوبي افشا کرده و تقلبات گسترده در آن را برملا ساخت.

مبنای ارزيابي دكتور لاجوردي محاسبه جمعيت بالای ۱۶ سال يعني جمعيت واجد حق رای در فراندوم سال ۱۳۵۸ بر پايه ي آخرين سرشماری جمعيت ايران در سال ۱۳۵۵ مي باشد. بر اساس اين سرشماری، و مطابق محاسبات مركز آمار ايران براي فاصله ي دو ساله ي ۵۷- ۱۳۵۵، جمعيت ايران در زمان فراندوم ۳۵ ميليون و ۲۹۰ هزار نفر بوده است كه از اين ميزان ۱۸ ميليون و ۷۰۰ هزار نفر مي توانستند رای بدهند. مطابق ادعای جمهوري اسلامي، ۹۸/۲ درصد كل واجدين حق رای در انتخابات شركت

^{۶۲} حسين لاجوردي، ۲۰۲۰، **در آينه مصاحبه با محمد رهبر، ايران اينترنشنال**

https://youtu.be/vkUwFrWJnvY?si=MfXyZuQ_8ohJiD7L

^{۶۳} حسين لاجوردي، ۲۰۲۱، "نگاهی به تناقض هاي آماري فراندوم سال ۵۸"، **صدای آمريكا**

<https://youtu.be/vLZuzPfqUtE?si=hDldvpNeuw5FgKbU>

کردند و بدان رای مثبت دادند. از این رو کل رای دهندگان می‌باید ۱۵ میلیون و ۴۱۴ هزار نفر باشند. این البته با فرض شرکت کلیه واجدین حق رای در انتخابات است، امری که در هیچ کجای دنیا سابقه نداشته است چون همواره بخشی از جمعیت به دلیل مخالفت، زندانی بودن، بیماری و یا زندگی در مناطق روستایی صعب‌العبور نظیر بشاگرد یا کلات خراسان قاعدتا نمی‌توانستند در رای‌گیری شرکت کنند.

دکترا لاجوردی به عنوان مسئول مرکز آمار ایران، دو گروه از دانشجویان را که بالغ بر پنجاه و اندی دانشجوی می‌شدند برای پیگیری اخبار مربوط به شمارش آراء به حوزه‌ها ارسال داشته بود. سرپرستان این دو گروه در ساعت ۱۱ صبح ۱۲ فروردین با وی تماس گرفته تا بگویند تا آن زمان بالغ بر بیست میلیون رای به صندوق‌ها ریخته شده است. بنا به شهادت این گروه‌ها، آخوندهای حاضر در صحن انتخابات دسته‌های صدماتی رای را به حاضران می‌دادند تا با گفتن "مرگ بر شاه" آنها را در صندوق‌ها بریزند. ساعت ۶-۷ عصر همان روز آقای صادق طباطبایی معاون وقت وزیر کشور با آقای لاجوردی تماس می‌گیرد تا وی برای مشاوره به وزارت کشور برود. در آن زمان متجاوز از سی میلیون رای به صندوق‌ها ریخته شده بود. سرانجام تصمیم گرفته می‌شود به جای ۳۰ میلیون، جمعیت شرکت کننده در انتخابات را ۲۰ میلیون ۳۰۹ هزار ۵۰۵ نفر اعلام کنند که حدود ۵ میلیون بیش از جمعیت رای دهنده بود.

اظهارات دکترا لاجوردی تقویت کننده‌ی نکته‌ای است که به نقل از آقای خلیل رضایی در مقاله‌ی مهدی سامع مورخ ۱۶ مهر ماه ۱۳۸۹ (۸ اکتبر ۲۰۱۰) آمده است:

«زنده یاد آقای خلیل رضایی (پدر رضایی‌های شهید) که عضو هیات مذاکره کننده برای صلح ترکمن صحرا بود و در همان حال در هیات برگزارکننده انتخابات در وزارت کشور هم بود، بعدها در پاریس برایم تعریف کرد وقتی هیات برگزارکننده پیش خمینی رفته بودند تا نتیجه فرزندم را به وی اطلاع دهند و اجازه اعلام آن را بگیرند، سید احمدآقا به آقای طباطبایی خیلی آهسته می‌گوید: امام گفتند خمس و زکات و سهم امام را هم اضافه کنید و اعلام کنید».^{۶۴}

دکترا لاجوردی تنها کسی نیست که بر تناقضات آماری فرزندم ۱۳۵۸ انگشت نهاده است. دکتر ناصر پاکدامن، جمعیت‌شناس و اقتصاددان، و از شخصیت‌های شناخته شده‌ی عضو جبهه دموکراتیک ملی ایران از زمره‌ی نخستین کسانی است که درباره‌ی تناقضات آماری فرزندم ۱۳۵۸ سخن گفته‌اند. گفتگوی وی با حسن بهنام در چارچوب **تاریخ شفاهی ایران** در سال ۱۳۸۹ (۲۰۱۰)^{۶۵} و نیز مقاله‌اش با عنوان

^{۶۴} مهدی سامع، "گزارشی از چند ماه پر تلاطم"، *اخبار روز*، ۱۶ مهرماه ۱۳۸۹ برابر با ۸ اکتبر ۲۰۱۰.
^{۶۵} ناصر پاکدامن، *مصاحبه با تاریخ شفاهی (قسمت سوم)*، گفت و گوی حسن بهنام با دکتر ناصر پاکدامن، ۲۰۱۰ (۱۳۸۹).

"همه‌پرسی تغییر رژیم" و آن چند میلیون رای "از کجا آوردی؟" مورخ دوشنبه ۱۲ فروردین ۱۳۹۱ (۲ آوریل ۲۰۱۲) حاوی تاملاتش در این خصوص است.^{۶۱}

پاکدامن با استناد به محاسبات مندرج در نشریه‌ی آزادی وابسته به جبهه دموکراتیک ملی ایران مورخ ۸ فروردین ۱۳۵۸^{۶۷}، تعداد واجدین حق رای را ۱۹ میلیون نفر برآورد می‌کند، و سپس با اشاره به اظهارات مهندس بازرگان در موقع اعلام نتایج همه‌پرسی، می‌نویسد:

« ۲۰ میلیون و ۲۸۲ هزار نفر در رای‌گیری شرکت کرده‌اند که ۹۹/۳ درصد ایشان به جمهوری اسلامی رای مثبت و مابقی (کم‌تر از یک درصد رای‌دهندگان) رای منفی داده‌اند.» (مومند، جمعه ۶ آوریل ۱۹۷۹). در این گفتار تلویزیونی بود که مهندس بازرگان شماره‌ی ناچیز "نه گویان" را نشانه‌ی وزن و اهمیت واقعی تحریم‌کنندگان همه‌پرسی دانست، غافل از این که تحریم‌کنندگان، بر حسب تعریف، اصولاً شرکت در همه‌پرسی را تحریم کرده‌اند و فرقی است میان آن که شرکت در رای‌گیری را تحریم کرده است با آن که در رای‌گیری شرکت کرده است و رای مخالف داده است.^{۶۸}

دکتر پاکدامن سپس با نقل مطالبی از نشریه‌ی آزادی شماره‌ی ۳^{۶۹} تناقضات آماری محاسبات آقای بازرگان را نشان می‌دهد و تلاش می‌کند تا برای نخستین بار تخمینی از وزن تحریم‌کنندگان فراندم ارائه دهد که به زعم بازرگان جزئی از "نیم‌درصدی‌ها" محسوب می‌شدند. وی می‌نویسد:

«آن چه درین میان شگفتی‌آور است اظهارات حجت‌الاسلام ابراهیم مفتاح، عضو شورای انقلاب در روز چهارشنبه ۸ فروردین ۱۳۵۸، دو روز پیش از برگزاری همه‌پرسی است. وی اعلام کرد که درین همه‌پرسی، از یک جمعیت ۳۵ میلیونی، احتمالاً ۱۰ تا ۱۲ میلیون (و از جمله ۱/۷ میلیون جوانان ۱۶ تا ۱۸ ساله) در رای‌گیری شرکت خواهند کرد (مومند، شنبه ۳۱ مارس / ۱۱ فروردین ۱۳۵۸). این عضو شورای انقلاب بر پایه چه اطلاعاتی چنین ارزیابی را عرضه می‌کرد که جمعیت ایران در آن زمان ۳۵ میلیون نفر است و شماره افراد ۱۶ و ۱۷ ساله نیز حدود ۱/۷ میلیون نفر است (این رقم در سرشماری آبان ۱۳۵۵، معادل ۱/۴۲۶ میلیون نفر بوده است). دو رقمی که هر دو از وجود محاسبات و تخمین‌های دقیقی از جمعیت ایران و تعداد دارندگان حق رای حکایت می‌کند. با توجه به این ارقام، تعداد کل دارندگان حق رای (یعنی جمعیت ۱۶ ساله و بیشتر)، ۱۸/۵۵ میلیون نفر می‌شود و اگر انتظار می‌رفته

۶۱ ناصر پاکدامن، "همه‌پرسی تغییر رژیم" و آن چند میلیون رای "از کجا آوردی؟"، تارنمای عصر نو، مورخ دوشنبه ۱۲ فروردین ۱۳۹۱ برابر با ۲ آوریل ۲۰۱۲.

<https://asre-nou.net/php/view.php?objnr=20254>

۶۷ نشریه آزادی، وابسته به جبهه دموکراتیک ملی ایران، شماره ۱، ۸ فروردین ماه ۱۳۵۸.

۶۸ رجوع کنید به پانوش ۶۵.

۶۹ نشریه آزادی، وابسته به جبهه دموکراتیک ملی ایران، شماره ۳، مورخ ۲۲ فروردین ماه ۱۳۵۸ برابر با ۱۱ آوریل ۱۹۷۹.

است که تنها ۱۲- ۱۰ میلیون نفر از ایشان در رای‌گیری شرکت کنند یعنی میزان مشارکت در همه‌پرسی حدود ۵۴/۱ تا ۶۴/۹ درصد بوده است و شماره‌ی آنان که به هر علتی (و از جمله تحریم) از شرکت در همه‌پرسی خودداری می‌کرده‌اند ۶/۵۵ تا ۱ میلیون نفر می‌شده است: یعنی حدود ۳۶ تا ۴۵ درصد کل دارندگان حق رای! رقمی که مثل این که با آن یک درصد بازرگانی چندان فاصله‌ای ندارد! راستی را آن عضو شورای انقلاب این اطلاعات را از کجا آورده است؟»^{۷۰}

امروز پس از اظهارات دکتر لاجوردی روشن گشته است که آمار و تخمین‌های دقیق ابراهیم مفتاح از پژوهش‌های مسئول مرکز آمار ایران اخذ شده است. بر مبنای همان آمار، دکتر پاکدامن تخمین قابل‌انکائی از تعداد و درصد کسانی که در همه‌پرسی شرکت نکردند، ارائه می‌دهد. بنا به تخمین وی، ۶/۵ تا ۱ میلیون نفر یعنی حدود ۳۶ تا ۴۵ درصد کل واجدین حق رای در همه‌پرسی شرکت نکردند که این رقم شامل تحریم‌کنندگان نیز می‌شود. این آن واقعیتی است که مهدی بازرگان به عنوان کارگزار خمینی تلاش کرد تا از انظار عمومی مخفی نگهدارد و بدین مناسبت اصطلاح "نیم‌درصدی‌ها" برای تحقیر مخالفان از جانب وی ابداع شد.

همه‌پرسی ابزاری بود برای آن که تنوع و تفاوت‌های جریان‌های تشکیلی‌دهنده‌ی انقلاب بهمین راه که در خواست مشترک "آزادی" ابراز می‌شد انکار گردد و "اسلام" به‌جای "آزادی" شعار انقلاب معرفی شود تا/تحصار روحانیت شیعه به رهبری خمینی بر آن محرز گردد. مصاحبه‌ی خمینی با اورینا فالاجی در قم در تاریخ ۲ مهر ماه ۱۳۵۸ (۲۴ سپتامبر ۱۹۷۹) بازتاب این مصادره انقلاب بهمین به نفع "انقلاب اسلامی" است:

«سوال: بنابراین وقتی که شما از مردم صحبت می‌کنید، منظور شما به مردمی است که انحصاراً به نهضت اسلامی وابستگی دارند، ولی به نظر حضرت‌عالی این مردمی که هزاران کشته داده‌اند، ده‌ها هزار کشته داده‌اند، برای آزادی بود یا برای اسلام؟»

امام: برای اسلام بود. مردم برای اسلام مبارزه کردند چون اسلام همه چیز است، بلکه اسلام حتی آن چیزی که در دنیای شما به آن آزادی و دموکراسی می‌گویند هم هست. بلکه، اسلام شامل همه چیز است، اسلام فراگیر همه چیز است، اسلام همه چیز است».^{۷۱}

خمینی در اینجا نیز به دروغ مدعی کشته‌شدن ده‌ها هزار در انقلاب می‌شود. در حالی که پژوهش‌های میدانی دکتر لاجوردی نشان می‌دهد که کل شهدای انقلاب بهمین از ۷۵۸

۷۰ ناصر پاکدامن، همانجا، عصر نو، مورخ دوشنبه ۱۲ فروردین ماه ۱۳۹۱، برابر با ۲ آوریل ۲۰۱۲، تأکیدات از نگارنده است.

۷۱ روح الله خمینی، مصاحبه با اورینا فالاجی در قم، در تاریخ ۲ مهر ماه ۱۳۵۸، *طلیعه انقلاب اسلامی*، همانجا، صص ۳۵۴-۳۵۵، تأکیدات از نگارنده است.

نفر تجاوز نمی‌کند^{۷۲}. از این دعاوی دروغین که بگذریم آن چه درخور تامل است ملاخور کردن انقلاب بهمن زیر عباى اسلام است.

این امر تا آنجا پیش می‌رود که خمینی با وقاحت بی‌نظیری فداکاری‌ها و تلاش‌های کل جریانات چپ را در سال‌های سیاه اختناق منکر می‌شود:

«سؤال: معذرت می‌خواهم امام، می‌خواهم مطمئن شوم؛ شما می‌گویید که چپ‌ها هیچ سهمی را در بیرون کردن شاه نداشتند؟ حتی آن چپی که زندانی شده و شکنجه شده و کشته شده؟ و نه مرده‌ها و زنده‌ها؟ چپ‌ها به حساب نمی‌آیند؟»

امام: هیچ سهمی نداشته‌اند، در هیچ جهتی در خدمت انقلاب نبودند. بله چندتائی مبارزه کردند، البته برای اهداف خودشان و بس و در پیروزی انقلاب وزنه‌ای نبودند، کمی به این انقلاب نکردند، هیچ رابطه‌ای با جنبش ما نداشتند و هیچ تأثیری بر انقلاب نداشتند. نه، چپ‌ها هیچ وقت با ما همکاری نکرده‌اند. چوب لای چرخ‌های ما گذاشتند و بس. در زمان رژیم شاه ضد ما بودند. همان‌طوری که هم اکنون هستند و حتی به حدی بود که خصومت آنها نسبت به ما بیشتر از خصومت شاه به ما بود، و عمیق‌تر بود. نهضت ما یک جنبش اسلامی بود و چپ‌ها همیشه ضد آن بوده‌اند و اتفاقی نیست که توطئه کنونی از طرف آنان است و این نقطه نظر من است که این مربوط به یک چپ واقعی نیست، بلکه به یک چپ مصنوعی است که خواست آمریکاست»^{۷۳}.

خمینی حتی از این که چپ را ساخت آمریکا بداند ابائی نمی‌کند:

« سؤال: آیا چپ ساخت آمریکاست امام!

امام: بله، زاده شده و پشتیبانی شده‌ی آمریکائی‌هاست که به ما اتهام بزنند و خرابکاری کنند و ما را منهدم سازند»^{۷۴}.

این حرف‌ها تقریباً یک ماه پیش از اشغال سفارت آمریکا در تهران (۱۳ آبان ۱۳۵۸ برابر با ۴ نوامبر ۱۹۷۹) توسط دانشجویان پیرو خط امام زده می‌شود. چپی‌ها از پیش ساخته‌ی آمریکا و ابزار دست او معرفی می‌شوند!

شعارهای انقلاب بهمن یعنی آزادی و استقلال باید توسط "انقلاب اسلامی" مصادره می‌شد تا تنوع شرکت‌کنندگان آن انقلاب انکار می‌گردید و انحصار بلامنازع روحانیت شیعه به رهبری خمینی در "انقلاب اسلامی" مسجل می‌گشت. همه‌پرسی فروردین ماه ۱۳۵۸ ابزار استحاله انقلاب ضدسلطنتی به انقلاب اسلامی بود. از این رو آن چه خمینی

^{۷۲} حسین لاجوردی، ۲۰۲۰، در آینه مصاحبه با محمد رهبر، ایران اینترنشنال، رجوع کنید به پانوش ۶۲.

^{۷۳} طلحه انقلاب اسلامی، همان‌جا، ص ۳۵۴.

^{۷۴} همان‌جا

می‌خواست به دست بازرگان به انجام رسید. او بود که با انکار تنوع شرکت‌کنندگان در انقلاب و تحقیر "نیم‌درصدی‌ها"، انحصار انقلاب را به روحانیت شیعه تقدیم کرد تا سپس خود و دولت موقتش و نهضت آزادی نیز از دائره‌ی قدرت کنار نهاده شوند.

البته همه اعضای کابینه بازرگان به سیاق او سخن نگفتند. مهندس عباس امیرانتظام معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت یک روز قبل از فروردین و بعد از جلسه هیات دولت در جمع خبرنگاران حاضر شد و در پاسخ یکی از خبرنگاران اظهار داشت:

«براساس آخرین سرشماری ۱۸ میلیون و ۷۹۸ هزار و ۲۰۰ تن از جمعیت ایران بالای ۱۶ سال هستند و براساس تجربه معمولاً ۶۰ تا ۶۵ درصد افراد واجد شرایط اقدام به دادن رأی می‌کنند که تعداد آنها بالغ بر ۱۲ میلیون خواهد شد».^{۷۵}

این آمار درمباینه کامل با آرای اعلام شده از جانب مهدی بازرگان بود که واجدین شرایط رأی دادن را ۲۲ میلیون و نه ۱۲ میلیون اعلام کرد. دکتر محمد ملکی نیر طی نامه ای با عنوان "۹۹/۵ درصد دروغ بود- تقلب از روز اول شروع شد" در تاریخ شنبه ۵ آذر ۱۳۹۰ در سایت *دانشجو نیوز*^{۷۶} به تناقضات اظهارات اعضای دولت موقت پرداخت و شواهد مشخصی را که از تقلبات آن فرزندم مشاهده کرده بود بر ملا ساخت. از دیدگاه وی، سرآغاز تقلبات مستمر در انتخابات جمهوری اسلامی منجمه انتخابات ۱۳۸۸ را باید در فروردین ماه ۱۳۵۸ جستجو کرد. وی نوشت:

«من در فروردین ۱۰ فروردین سال ۵۸ مسئول شعبه‌ی اخذ رأی بیمارستان شهدای تجریش بودم. نزدیک ظهر یکی از بچه‌محل‌هایم که نسبتی هم با ما داشت و فردی تحصیلکرده و دبیر یکی از مدارس شمیران بود سراسیمه به محل اخذ رأی مراجعه کرد تا رأی بدهد. از او شناسنامه و مدارک خواستیم خندید و گفت: ای بابا من تا این ساعت در بیش از ۱۰ حوزه رأی داده‌ام! من و همسرم و دیگر اعضاء حوزه رای‌گیری شوکه شدیم. راستی با آگاه شدن از چنین تقلباتی نباید به نام حافظ رأی مردم عکس‌العمل نشان می‌دادیم؟ عکس‌العمل ما چه بود؟ هیچ!»^{۷۷}

البته منشأ این تقلب را باید در خود روال انتخاباتی پیش‌بینی شده از جانب وزارت کشور وقت یافت، هنگامی که سخنگوی این وزارتخانه اعلام داشته بود:

«کسانی که به هر علتی شناسنامه خود را در دست ندارند و یا شناسنامه آنها مفقود شده است می‌توانند با در دست داشتن کارت شناسائی معتبر از سازمان یا وزارتخانه خود در انتخابات شرکت کنند و رأی بدهند. همچنین کارگران کارخانه‌ها و یا کارگاه‌هایی که شناسنامه خود را همراه نداشته باشند با در دست

^{۷۵} عباس امیرانتظام، *کیهان*، ۱۱ فروردین ماه ۱۳۵۸، ص ۵.

^{۷۶} محمد ملکی، "۹۹/۵ درصد دروغ بود - تقلب از روز اول شروع شد"، *تارنمای اخبار روز*، ۶ آذر ماه ۱۳۹۰ برابر با ۲۷ نوامبر ۲۰۱۱، برگرفته از سایت *دانشجو نیوز*،

<https://www.balatarin.com/topic/2011/11/27/1009224>

^{۷۷} همان‌جا.

داشتن تعهد کتبی از صاحب کارخانه یا استادکار خود می‌توانند در انتخابات شرکت کنند».^{۷۸}

این را می‌گویند "مهندسی انتخابات"، شاخه‌ای از تخصص در نظام جمهوری اسلامی که پایوران آن از همه‌پرسی ۵۸ آغازیدند و تدریجاً در انتخابات ۱۳۸۸ به کمال رساندند. علی‌اکبر بهمینش وکیل دادگستری در تلگرامی به نخست‌وزیر که رونوشت آن به روزنامه **پیغام امروز** رسید، گوشه‌ی دیگری از این مهندسی انتخابات را برملا کرد. وی دریاره‌ی نحوه‌ی نظارت بر اجرای فرانردوم نوشت:

«من در جمع حدود ۶۰ نفر از اهالی تهران و روسای کمیته انقلاب روز ۲۸ اسفند جهت شرکت در امر نظارت بر اجرای فرانردوم به وزارت کشور دعوت شدم که با اشتیاق به موقع حاضر ولی با کمال تأسف مسلم گردید آقای ابوالحسن دادور فرماندار تهران ابدأ توجهی به استحکام گذاشتن اولین سنگ زیربنای نظام اجتماعی آینده مورد نظر ملت محروم نداشته بلکه چون مجریان بلااراده اصرار داشت با همان روش گذشته، یعنی در پشت درهای بسته و به دور از علم و اطلاع و یا مداخله اهالی شریف و ذی‌حق تهران فی‌المجلس مبادرت به انتخاب یا بهتر بگویم انتصاب هیأت نظارت بر فرانردوم را بنماید و چون مورد اعتراض شدید این جانب و همسر مرحوم دکتر علی شریعتی قرار گرفت، متقابلاً با صراحت تمام از روسای کمیته انقلاب دوازده‌گانه انجام و فرجام امر را بدون حضور بقیه مدعوین خواستار گردید و به این دلیل این‌جانب و بقیه به حال اعتراض جلسه را ترک نمودیم».^{۷۹}

کمیته‌ها ابزار اصلی مهندسی انتخابات در همه‌پرسی فروردین ۵۸ بودند.

ابعاد گوناگون این مهندسی را می‌توان در **پیغام امروز** ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ (اول آوریل ۱۹۷۹) مشاهده کرد. در مطلبی با عنوان "نتیجه فرانردوم امروز اعلام می‌شود (خسته نباشید!)" گزارشی از این تقلبات بدین شرح آمده است: رأی‌دادن کودکان ده، دوازده ساله، رأی‌دادن با فتوکپی شناسنامه، گرفتن رأی "آری" توسط مأموران مسلح، بازداشت و دستگیری اعضای کمیته‌های منتخب نظارت بر انتخابات، رأی‌گیری با توسل به شایعه‌پراکنی و تهدید دانش‌آموزان و والدین. سرانجام چنین نتیجه‌گیری می‌شود:

«شما که گمان بردید دارید **امر واجب شرعی** بجا می‌آورید و بر تعداد آراء به هر شکل و وضع می‌افزایید، و در این کار از هیچ خشونت و تدبیر فرو نگذاشتید، امشب هم آسوده بخوابید، زیرا آن چه شما به سینه‌ی تاریخ سپردید، تا امروز هیچ جنبش ملی و مردمی نسپرده بود».^{۸۰}

^{۷۸} **کیهان**، ۹ فروردین ماه ۱۳۵۸، ص ۸.

^{۷۹} "یک وکیل دادگستری در نامه به نخست‌وزیر به نحوه نظارت بر فرانردوم اعتراض کرد"، **پیغام امروز**، شماره ۲۲، دوره جدید، سال بیستم، ۱۲ فروردین ماه ۱۳۵۸ برابر با اول آوریل ۱۹۷۹.

^{۸۰} "نتیجه فرانردوم امروز اعلام می‌شود (خسته نباشید!)"، **پیغام امروز**، شماره ۲۲، دوره جدید، سال بیستم، ۱۲ فروردین ماه ۱۳۵۸ برابر با اول آوریل ۱۹۷۹، تأکید از نگارنده است.

توجیه شرعی مهندسی انتخابات به درستی در گزارش **پیغام امروز** قید شده است: رأی‌دادن به عنوان واجب شرعی و نه حق آزادانه شهروندی.

همه‌پرسی فروردین ماه ۵۸ در اساس بیعت با رهبری بود تا بتوان انقلاب بهمین را به انقلاب اسلامی مبدل ساخت.

ب) نیم درصدی‌ها

جبهه دموکراتیک ملی ایران اولین جریان سیاسی بود که نسبت به اصطلاح "نیم درصدی‌ها" واکنش نشان داد. منوچهر هزارخانی در شماره‌ی سوم **هفته‌نامه آزادی** وابسته به همان جبهه در مقاله‌ای با عنوان "آقای نود و نه درصد، هر آن چه گوئی هستم، اما تو هم آن چه می‌نمایی هستی؟" ضمن پذیرش این که تحریمیان "اقلیتی" را تشکیل می‌دهند، خواهان رعایت حقوق اقلیت به‌جای سرکوب آن در نظام جمهوری اسلامی شد. وی نوشت:

«پیش از فرزندم شما می‌گفتید الگوی جمهوری اسلامی دوره‌ی خلافت حضرت علی است ... ولی پس از "پیروزی انتخاباتی" می‌فرمائید آن "یک‌درصدی" که حق خود را ضایع شده می‌دانند باید خفقان بگیرند؟ آیا یقین دارید که علی هم به سبک شما عادل بود و به همین سبک حقوق اقلیت و اقلیت‌ها را رعایت می‌کرد؟»^{۸۱}

هزارخانی رنجیده‌خاطر از مهدی بازرگان و نگران از تشدید فضای تکفیر تحریمیان توسط خمینی، "نیم‌درصدی‌ها" را "اقلیتی" معرفی می‌کند در معرض تهدید و سرکوب.

این نگرانی در مقاله‌ی غلامحسین ساعدی با عنوان "بعد از انقلاب، ارعاب" (**آزادی** شماره‌ی ۴، ۲۹ فروردین ماه ۱۳۵۸) نیز انعکاس یافته است.^{۸۲}

این تعبیر، اما، بر اهمیت نقش و جایگاه سیاسی تحریمیان پرتو نمی‌افکند. "نیم‌درصدی‌ها" تنها اقلیتی در معرض سرکوب نبودند. آنان بیان حق انتخاب آزادانه شهروندان در مقابل تکلیف شرعی امت مسلمان بودند.

همان‌طور که پیشتر خاطر نشان شدم توده‌ای شدن سیاست محصول انقلاب بهمین بود. پایان رژیم سلطنت زمانی آغاز شد که سیاسی بودن دیگر نمی‌توانست جرم‌انگاری شود، زیرا سیاست توده‌ای شده بود. پس از فروپاشی نظام سلطنت، دو مسیر متضاد در برابر سوژگی مردم در عرصه‌ی عمومی رویاروی یکدیگر قرار گرفت. یک مسیر تبدیل این حضور به تکلیف شرعی یا "بیعت با امام" بود.

در این مسیر، فعالیت سیاسی یا اشغال عرصه‌ی عمومی می‌باید در انحصار پیروان خط امام یا امت حزب‌الله درآید. امت حزب‌الله تکلیف‌مدار بود نه صاحب حق یعنی

^{۸۱} منوچهر هزارخانی، "آقای نود و نه درصد، هرآنچه گوئی هستم اما تو آنچه می‌نمایی هستی؟"، **هفته‌نامه آزادی** (وابسته به جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران)، شماره ۳، ۲۲ فروردین ماه ۱۳۵۸، ص ۸.

^{۸۲} غلامحسین ساعدی، "بعد از انقلاب، ارعاب؟"، **هفته‌نامه آزادی** (وابسته به جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران)، شماره ۴، ۲۹ فروردین ماه ۱۳۵۸، ص ۳.

به حکم تکلیف شرعی عمل می‌کرد، اهل پرسش و چون و چرا نبود. توده مقلد و رمه مرجع فقیهی بود که هدایت وی را برعهده داشت.

مسیر دوم، خواهان حق‌مدارکردن شهروند بود، مختار در تعیین سرنوشت خویش و سازنده‌ی نظام آینده. تحریمیان یا "نیم درصدی‌ها" صرفاً اقلیتی مظلوم و سرکوب شده نبودند که گویا نهضت آزادی و خمینی بدانان خیانت کرده باشند و مورد آزارشان قرار داده باشند. آنان خواهان تداوم سوژگی مردم در عرصه‌ی عمومی بر پایه حق‌مدار بودن شهروندان بودند. بدین اعتبار، تحریمیان سازندگان جامعه‌ی مدنی مستقل از دولت بودند.

آنان بیان تداوم کمیته‌های اعتصاب در کارخانه‌ها و کمیته‌های محلات (آذوقه‌رسانی و نفت دوره‌ی انقلاب یا بنکه‌ها در کردستان) بودند پیش از آن که حزب‌الله بر آنها چیره شود و این نهاد‌های مستقل مدنی را به انجمن‌ها و شوراهای اسلامی و یا کمیته‌های انقلاب اسلامی مبدل کند و به‌جای اتحاد و هماهنگی شوراهای کمیته‌های اعتصاب، خانه‌ی کارگر و خانه‌ی کشاورز را تشکیل دهد. کانون نویسندگان ایران جلوه‌ی بارز دیگری از این نهاد‌های مدنی بود که البته در نتیجه نفوذ توده‌ای‌ها ناچار به انشعاب گردید تا به ابزاری برای تایید سرکوب مبدل نگردد.

عرصه‌ی دیگری از این تلاش خبرنگارانی بودند که چه در صدا و سیما و چه در مطبوعات خواهان حذف سانسور، آزادی بی‌قید و شرط بیان، استقلال مطبوعات از حاکمیت و بازتاب واقعیات جامعه در عین تنوع و گونه‌گونی دیدگاه‌ها بودند، در حالی که به‌واسطه‌ی صادق قطب‌زاده از صدا و سیما جاروب شدند، در خیابان‌ها مورد تهاجم زهراخانم‌ها واقع شدند، در معرض تعطیل فله‌ای قرار گرفتند و پاره‌ای اوقات دچار خودسانسوری شدند. از مهم‌ترین مطبوعات آن ایام که پرچمدار آزادی بیان و تنوع عقاید بودند، باید از روزنامه‌های *آیندگان* و *پیغام امروز* و نیز *هفته‌نامه‌ی آزادی* نام برد. در مورد ابعاد فضای فشار، سرکوب و سانسور کافی است به یکی از نمونه‌های خودسانسوری در روزنامه‌ی *آیندگان* در مقطع فرماندم توجه کنیم. منظوم یادآوری مقاله‌ی الف. دارا است با عنوان "فردا و تاریخ" که قرار بود در *آیندگان* صبح پنجشنبه ۱۱ فروردین ماه ۱۳۵۸ به چاپ رسد. اما شورای سردبیری جلوی چاپ آن را گرفت هر چند که بعداً از انجام این کار ابراز پشیمانی کرد و در یاداشتی با عنوان "سانسور در آیندگان" نوشت:

«شورای سردبیری اکنون با پوزش بسیار از این همکار و با تاسف از مصلحتی که شاید سانسور هم بتوان خواندش با این اعتراف بارگناه خود را می‌کاهد و اصل مقاله را منتشر می‌کند. باید امید داشت جامعه چنان دور از سوء تفاهم زندگی کند که آزادی قلم، بیان و اندیشه، حتماً در روزهای حساسی مانند "پیش از همه‌پرسی" مصلحت‌بردار نباشد.»^{۸۲}

اما مگر الف. دارا چه نوشته بود که سزاوار سانسور بود؟ جرم نگارنده این بود که در آستانه همه‌پرسی بر نکته مرکزی انگشت نهاده بود که بالاتر بر آن اصرار ورزیدیم:

^{۸۲} شورای سردبیری، "سانسور در آیندگان"، *آیندگان*، ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، شماره ۳۲۲۳، ص ۱.

«این همه‌پرسی، در اساس، برای تعیین شکل حکومت است یا تعیین میزان خداپرستی؟»^{۸۴} به عبارت دیگر، آیا انتخابات عرصه‌ای برای انجام وظیفه شرعی است یا عرصه‌ای که باید بر پایه حق انتخاب آزادانه شهروندان در موردش تصمیم‌گیری جمعی به عمل آید؟

عرصه‌های دیگر تقابل این دو مسیر را می‌توان در دیگر نهادهای مدنی نیز مشاهده کرد. برای نمونه کانون مستقل وکلا و انجمن پزشکان هر دو در معرض تصفیه، تغییر ماهیت و یا تعطیلی قرار گرفتند. سازمان‌های وابسته به زنان نظیر اتحاد ملی زنان، اتحادیه انقلابی زنان مبارز، گروه زنان مبارز، گروه زنان مبارز هوادار جنبش نوین انقلابی نیز از دیگر تحریمیاتی بودند که در برابر بالا رفتن داغ و درفش اسلام در چهره‌ی حجاب اجباری، زیر سؤال بردن قانون حمایت خانواده و ترویج چند همسری، و به یک کلام پس‌راندن زنان از عرصه‌های عمومی مقاومت می‌کردند.

دانشجویان نیز در دفاع از آزادی بیان و تشکل ناشی از انقلاب و مقابله با سیاست "وحدت حوزه و دانشگاه" یا اسلامی کردن نظام آموزشی تحت عنوان "انقلاب فرهنگی" به پاخاسته بودند. از این رو سازمان‌های متعدد غیراسلامی دانشجویان و به ویژه دانشجویان پیشگام یکی دیگر از تحریمیان بودند.^{۸۵}

جنبش‌های ملی و قومی نیز پس از انقلاب برای تمرکززدایی و ایجاد خودمختاری منطقه‌ای به حرکت درآمدند. سنج و میاندوآب از یک‌سوی و گنبد و ترکمن‌صحرا از سوی دیگر در همان دوران تدارک همه‌پرسی در معرض تهاجم حکومت موقت و نیروی نوپنید سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قرار گرفتند. در میان جنبش‌های مزبور به ویژه خلق کرد از سطح نسبتاً بالایی از تشکل و تحزب برخوردار بود. از مهم‌ترین آنان حزب دمکرات کردستان ایران، کومه‌له زحمتکش‌شان و هشت سازمان سیاسی دیگر گرد بودند که عمدتاً حول شعار "دموکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان" فعالیت می‌کردند.

در ترکمن‌صحرا و گنبد نیز اگر چه مساله‌ی قومی مطرح بود، اما به‌ویژه شوراهای دهقانی ترکمن‌صحرا و یا ستاد مرکزی شوراهای ترکمن‌صحرا وزنه‌ی اصلی جنبش تحریمیان را تشکیل می‌داد. در بلوچستان، در آذربایجان و در مناطق عرب‌نشین جنوب نیز نهضت‌های قوی و ملی‌بالاخص در ارتباط با هویت زبانی و فرهنگی و نیز برخورداری از خودمختاری محلی و اداری جریان داشت. دولت موقت و مدافعان جمهوری اسلامی همه‌ی این اعتراضات را در تقابل با پیروی از خط امام انگاشتند و آنان را وابسته به "بقایای نظام سلطنت"، "ساواکی‌ها" و یا "آمریکاساخته" قلمداد کردند.

^{۸۴} الف. دارا «فردا و تاریخ»، آینه‌نگار، ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، شماره ۳۲۲۳، صص ۱-۲.

^{۸۵} سازمان دانشجویان پیشگام دانشگاهیان و مدارس عالی در تاریخ ۷ فروردین ۱۳۵۸ دلایل خود را برای تحریم چنین اعلام کرد: «قراردادن نظام سلطنتی در کنار جمهوری اسلامی به چه معنایی است؟ آیا هر فردی که با حکومت اسلامی موافق نباشد خواهان نظام منفور شاهنشاهی است...؟ اعتقاد داریم قبل از انجام هر فراندومی ابتدا باید آزادی‌های دمکراتیک تامین شده، آنگاه مجلس مؤسسان منتخب نمایندگان واقعی مردم تشکیل شده و قانون اساسی جمهوری را تدوین کند... تنها در چنین زمانی است که می‌توان خلق را به فراندوم دعوت کرد.»

ماموستا شیخ عزالدین حسینی روز هفتم فروردین اعلام کرد:

«چون هنوز محتوای جمهوری اسلامی مبهم و نامعلوم است و به ویژه از نظر حق تعیین سرنوشت و مساله‌ی خودمختاری کردستان در چارچوب ایران آزاد... از شرکت در فراندوم خودداری می‌کنم».^{۸۶}

روز قبل از فراندوم هیاتی به ریاست دکتر قاسملو که چند تن از رهبران حزب دموکرات کردستان وی را همراهی می‌کردند، در قم با خمینی دیدار کرد. دیروقت همان روز یعنی نهم فروردین حزب دموکرات کردستان در بیانیه‌ای اعلام کرد که به دلیل غیردموکراتیک بودن فراندوم و روشن نبودن محتوای جمهوری اسلامی در آن شرکت نمی‌کند.^{۸۷}

چند روز قبل هم جمعیت‌های کردستان از جمله در شهرهای سنندج، سقز، بوکان، بانه، مهاباد، مریوان، سردشت و اشنویه در بیانیه‌ی مشترکی فراندوم را بایکوت کرده بودند. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران، یعنی کومه‌له نیز طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد:

«روز دهم فروردین ۱۳۲۶ طناب اعدام را برگردن قاضی محمد قهرمان ملی ملت کرد انداختند. در سالگرد چنین روزی مردم در فراندومی که در آن حقوق خلق کرد و خلق‌های دیگر ایران را به رسمیت نمی‌شناسد، شرکت نمی‌کنند».^{۸۸}

در خاطرات احمد اسکندری آمده است:

«ملا عبدالله محمدی امام جمعه سقز، تلگرامی برای آیت‌الله خمینی در قم فرستاد و از وی خواست در توضیحی به دو سوال پاسخ بدهد تا مردم بتوانند در فراندوم شرکت کنند. اولاً آیا حق مسلمانان اهل سنت در جمهوری اسلامی محفوظ خواهد بود؟ ثانیاً آیا مردم کردستان صاحب خودمختاری خواهند شد؟ این پیام بی‌جواب ماند».^{۸۹}

نکته در خور توجه اینجا است که نتایج همه‌پرسی از اساس منکر وجود این اعتراضات و درگیری‌ها شد تا آنجا که مثلاً احمد نوریخس مدیر تقسیمات کشوری وزارت کشور و رئیس ستاد فراندوم اعلام داشت:

«نتایج فراندوم مخصوصاً در شهرهایی مانند مریوان که گفته می‌شد مردم کم استقبال می‌کنند، قاطع و کوبنده بود، زیرا در برابر بیست و چند هزار رای موافق به جمهوری اسلامی تنها ۵ رای مخالف داشتیم. مهندس مدرسی عضو

^{۸۶} اطلاعات، و کیهان، ۷ فروردین ۱۳۵۸.

^{۸۷} اطلاعات، و کیهان، ۹ فروردین ۱۳۵۸.

^{۸۸} اطلاعات، و کیهان، ۸ فروردین ۱۳۵۸.

^{۸۹} احمد اسکندری، خاطرات و یادداشت‌ها (۱۳۲۷-۱۳۵۹)، نشر باران، استکهلم، ص ۲۴۹.

دیگر ستاد فراندوم دیشب با اعلام نتایج آرای فراندوم در بعضی شهرها اعلام کرد: هیچ‌گاه انتخاب‌ها به این اندازه درست نبود.^{۹۰}

این دو مسئول اصلی ستاد فراندوم با وقاحت، تمام مخالفان را در مریوان ۵ نفر به حساب می‌آورند بی آن که لام تا کام از تحریمیان یعنی کسانی که اساسا در همه‌پرسی شرکت نکردند سخنی به میان آورند. به همین منوال، ابعاد گسترده تحریم در گنبد و ترکمن صحرا انکار شد.

احمد اسکندری می‌نویسد:

«روز فراندوم شهر تا حدودی شلوغ شد. در سقز جوانان اجازه ندادند هیچ‌کس در رأی‌گیری شرکت کند و آنهایی که مشتاق دادن رأی بودند به شهرهای دیگر رفتند».^{۹۱}

روزنامه **اطلاعات** در مورد سقز و مهاباد نوشت:

«وزیر کشور می‌گوید: "در سقز صندوق رأی را به آتش کشیدند"، "فراندوم در مهاباد برگزار نشد". (**اطلاعات و کیهان**، ۷، ۸، ۹ فروردین ۱۳۵۸) (به نقل از احمد اسکندری، همان‌جا).

به گفته اسکندری:

«به‌طور کلی در شهرهای کردنشین مردم یا اصلا شرکت نکردند، یا این که تعداد بسیار کمی رأی دادند. در حالی که شیخ عزالدین حسینی، حزب دموکرات، کومه‌له و همه سازمان‌ها و تشکل‌های موجود اعلام کرده بودند که در فراندوم شرکت نمی‌کنند، مطابق آمار رسمی (بخوان جعلی!) در استان‌های کردستان و آذربایجان غربی مجموعا نزدیک به یک میلیون نفر یعنی ۹۹,۲ درصد رأی مثبت داده بودند».^{۹۲}

علاوه بر سازمان‌ها و احزاب نام‌برده، کدام چهره‌ها و شخصیت‌های سیاسی و احزاب سراسری همه‌پرسی را تحریم کردند؟

دکتر غلامحسین صدیقی (جبهه ملی)، اصغر یارسا (جبهه ملی)، احمد شاملو (عضو هیات دبیران کانون نویسندگان ایران)، غلامحسین ساعدی (عضو هیات دبیران کانون نویسندگان ایران)، سعید سلطان‌پور (عضو هیات دبیران کانون نویسندگان ایران)، هدایت‌اله متین‌دفتری (جبهه دموکراتیک ملی)، منوچهر هزارخانی (جبهه دموکراتیک ملی)، شیخ عزالدین حسینی (ماموستا) (امام جمعه مهاباد) از چهره‌های شاخص مدافع تحریم بودند.

^{۹۰} دو مرد اصلی فراندوم، **کیهان**، شنبه ۱۱ فروردین ۱۳۵۸.

^{۹۱} احمد اسکندری، همان‌جا، ص ۲۴۹.

^{۹۲} همان‌جا.

در ميان سازمان‌هاي سياسي سراسري، اغلب جريانات چپ نظير سازمان چريک‌هاي فدائي خلق ايران، سازمان پيکار در راه آزادي طبقه کارگر، حزب کارگران سوسياليست، اتحاديه کمونيست‌هاي ايران و اتحاد چپ از تحريم همه‌پرسی جانب‌داري کردند. البته برخي از احزاب نظير حزب توده‌ي ايران و حزب رنجبران در کنار جمهوري اسلامي ايستادند.^{۹۳}

به علاوه احزاب و جريانات دموکراتيک چپ و در راس آنان جبهه دموکراتيک ملي ايران و نيز جمعيت اتحاد براي آزادي و استقلال از تحريم همه‌پرسی پشتيباني کردند.^{۹۴}

دلائل اصلي مدافعان سياست تحريم کدام بود؟ شايد بتوان پنج دليل عمده‌ي زير را مطرح کرد. نخست، مخيرکردن رای‌دهندگان به گزينش بين يکي از دو شکل سلطنت يا جمهوري اسلامي به نحوی که کليه کسانی که به جمهوري اسلامي رای نمی‌دادند طرفدار سلطنت معرفي می‌شدند. اين تحديد گزينش به دوگانه شاه يا شيخ و انکار کليه جريانات سياسي که از اين دو خارج بودند نقطه‌ي اشتراک روحانيت شيعه و سلطنت پهلوی بوده و هست. توگوئی هر کس که با سلطنت مخالف باشد طرفدار جمهوري اسلامي است و هر کس که مخالف جمهوري اسلامي باشد حتما با سلطنت است.

به باور من، اين دوگانه بازتاب يک واقعيت ديرينه‌ي تاريخي درباره‌ي ارکان اقتدار سياسي در ايران از هنگام صفويه بدین‌سوی است که بر پايه‌ي دو نهاد سنتي سلطنت مطلقه و روحانيت شيعه استوار بوده است. هر دو نهاد بر "انتصاب" و نه "انتخاب" تکیه دارند و مردم را به‌عنوان يک نيروی سياسي مستقل به هيچ می‌انگارند.

دوم، سلب حق انتخاب شهروندان درباره‌ي شکل حکمرانی آتی. در اين مورد نيز شيخ و شاه هم‌رايند. از نگاه آنان مردم "رعيت‌اند" و "مقلد"، تکليف‌مدار و فاقد حقوق. حق‌مداری و شهروندی که دولت را نوکر مردم بخواهد و به گفته‌ي مصطفی رحيمي، حاکميت را از آن مردم بداند هم با ولايت شاه مباينت دارد و هم با ولايت فقيه.

سوم، ناروشني محتوای جمهوري اسلامي در نبود هرگونه زمان لازم براي گفتگو درباره‌ي مضمون آن تحت عنوان "پرهيز از تفرقه" در صفوف متحد مبارزه با رژيم شاه. نظام سياسي جديد مستلزم فراخواندن مجلس مؤسسان، تدوين قانون اساسي جديد و سپس همه‌پرسی است. در حالی که آن چه در جمهوري اسلامي به‌وقوع پيوست چيزی

^{۹۳} در مورد موضع حزب رنجبران پيرامون فراندوم رجوع کنید به: "به جمهوري اسلامي رای می‌دهيم"، رنجبر ارگان مرکزی سازمان انقلابي، شماره ۱، سال اول، هفته آخر اسفند ۱۳۵۷. در مورد مواضع کليه گروه‌هاي چپ که از سياست تحريم دفاع کردند، رجوع کنید به دو منبع: - ايدون، *جمهوري اسلامي: آري يا نه؟* فراندوم ۱۰-۱۲ فروردين ماه ۱۳۵۸، و نيز ناصر عظيمي، *ايران در آستانه فراندوم*، ۶ اسفند ماه ۱۴۰۱.

<https://anthropologyandculture.com/%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%AF%D8%B1-%D8%A2%D8%B3%D8%A%D8%A7%D9%86%D9%87-%D8%B1%D9%81%D8%B1%D8%A7%D9%86%D8%AF%D9%88%D9%85/>

^{۹۴} در مورد موضع جبهه دموکراتيک ملي ايران درباره‌ي تحريم رجوع کنید به: "چرا در فراندوم شرکت نمی‌کنيم؟"، *هفته نامه آزادي*، وابسته به جبهه دموکراتيک ملي ايران، شماره ۱، ۸ فروردين ۱۳۵۸.

جز "پله بی‌سیت" یا همه‌پرسی به منظور اخذ رای اعتماد به رهبری خمینی و نظام دلخواه‌اش نبود.

چهارم، انتخابات به‌طور کلی و همه‌پرسی به‌طور اخص نیازمند تامین آزادی‌های سیاسی عموم شهروندان است، در حالی که با انحصار صدا و سیما توسط حاکمیت اسلامی و راه انداختن دسته‌های فالانژ حزب‌اللهی که وظیفه‌شان سرکوب مستمر تجمعات غیراسلامی و دگراندیش و ارباب اصحاب قلم، روشنفکران و خبرنگاران بود، امکانی برای تبلیغ درباره‌ی بدیل‌های گوناگون حکومتی وجود نداشت. به‌علاوه لشکرکشی علیه کردستان و ترکمن صحرا جوّ سیاسی را بیش از پیش متشنج و ناآرام ساخته بود تا بتوان در آن از تدارک دموکراتیک همه‌پرسی سخن به میان آورد.

پنجم، ضوابط نظارت بر همه‌پرسی از هیچ‌یک از سازوکارهای دموکراتیک تبعیت نمی‌کرد. نه تنها هیات‌های نظارت و بازرسی صندوق‌های رای از جریانات سیاسی گوناگون تشکیل نشد بلکه همه‌ی تدابیر لازم برای "مهندسی انتخابات" توسط کمیته‌های انقلاب اسلامی و آخوندها صورت گرفت تا خواست خمینی مبنی بر تبعیت قریب به صددرصد مسلمین با وی محقق گردد.

این پنج نکته مشترک در بیانیه‌های احزاب و سازمان‌های گوناگونی که همه‌پرسی را تحریم کردند، به نحوی از انحاء آمده بود. اگر چه هیچ‌یک از تحریمیان به صراحت از لزوم جدائی دین از دولت سخن نگفتند، اما همه‌ی آنان از دو خصیصه برخوردار بودند: ۱) سکولاریسم؛ ۲) دموکراسی به معنای دفاع از نظامی مبتنی بر حاکمیت مردم و انتخابات.

بدین اعتبار تحریمیان یا "نیم درصدی‌ها" را می‌توان مدافعان حاکمیت جمهور مردم بر حیات کشور تعریف کرد که خواستار تداوم انقلاب مشروطیت در هیات جمهوری بودند بدون ولایت شاه و فقیه. در حالی که خمینی به‌عنوان رهبر "نود و نه درصدی‌ها" خواهان تداوم سنت "مشروع" بود که پیش‌تر در انقلاب مشروطه نماینده‌اش، شیخ فضل‌الله نوری، به دار آویخته شده بود. به باور خمینی اکنون وقت آن بود که مشروع‌خواهان "انقلابی" عمل کنند یعنی قلم‌ها را بشکنند، زبان‌ها را ببرند، و نه یک بلکه هزاران هزار جمهوری‌خواه را به دار بیاویزند. نام این تصفیه بزرگ "انقلاب اسلامی" بود.

پ) تحول انقلاب ضدسلطنتی به انقلاب اسلامی

چنان که پیش‌تر نیز خاطر نشان شدم، یکی از رایج‌ترین مفروضات مورخان تاریخ معاصر ایران یگانه پنداشتن انقلاب ضدسلطنتی ۱۳۵۷ با انقلاب اسلامی است. پژوهش ما پیرامون رفراندوم فروردین ماه ۱۳۵۸ این فرض نادرست را به چالش می‌کشد.

انقلاب یک حادثه‌ی جداگانه نیست. برای نمونه نمی‌توان انقلاب ضدسلطنتی ۱۳۵۷ را به قیام ۲۲ بهمن خلاصه کرد، زیرا این انقلاب یک روند یا دوره‌ای انقلابی را شامل می‌شود با پویه‌ی درونی خودویژه که منبعث از نیروهای محرکه‌ی انقلاب یا طبقات و گروه‌های اجتماعی تشکیل دهنده‌ی آن است. پویه‌ی درونی انقلابات متأثر از

عواملی پیچیده، چندجانبه و مرگب است که موجب بروز موقعیت انقلابی می‌گردد که ولادیمیر ایلیچ لنین آن را بدین نحو تشریح می‌کند:

«به‌طور کلی، نشانه‌های یک وضعیت انقلابی چیست؟ بی‌تردید اگر سه نشانه‌ی اصلی زیر را برشماریم، دچار اشتباه نخواهیم شد: (۱) هنگامی که برای طبقات حاکم حفظ سلطه‌ی خود بدون هیچ تغییری ناممکن شود ... کافی نیست که "طبقات پایین نخواهند" به شیوه‌ی پیشین زندگی کنند؛ بلکه لازم است که "طبقات بالا نیز نتوانند" به شیوه‌ی پیشین حکومت کنند؛ (۲) هنگامی که رنج و فقر طبقات تحت ستم بیش از حد معمول تشدید شده باشد؛ (۳) هنگامی که ... فعالیت توده‌ها به طور چشمگیری افزایش یافته باشد؛ توده‌هایی که در دوران "صلح‌آمیز" اجازه می‌دهند غارت شوند، اما در زمان‌های طوفانی، هم به وسیله‌ی تمام شرایط بحران و هم به وسیله‌ی خود "طبقات بالا" به کنش مستقل تاریخی کشانده می‌شوند».^{۹۵}

موقعیت انقلابی از درهم‌تنیدگی بحران‌های مرگب اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی منتج می‌شود. این موقعیت حاصل وجود شرایط عینی انقلاب است که مستقل از اراده‌ی نه تنها گروه‌ها و احزاب بلکه حتی طبقات است^{۹۶} و به این اعتبار می‌توان آن را یک پدیده‌ی "خودجوش" نامید که از کنش و واکنش کلیه احزاب و طبقات در سطح ملی و به ویژه بر پایه‌ی توازن قوای مشخص بین‌المللی ناشی می‌شود. از سوی دیگر تکوین رهبری انقلاب یا به اصطلاح عامل ذهنی انقلاب امری است که می‌تواند به طور فعال بر پویای درونی انقلاب "خودجوش" اثر نهاده، سمت‌گیری و یا نتیجه‌ی نهایی آن را تعیین کند. این سمت‌گیری "خودجوش" نیست بلکه آمیزه‌ای از "مهندسی اجتماعی" و روندهای تاریخی است که اقتصاددانان بدان "وابستگی به مسیر" (Path dependency) لقب داده‌اند (Paul David, 1985).^{۹۷}

پیش از آن که این الگو را در خصوص انقلاب ۱۳۵۷ به کار گیریم لازم است علت اصلی پیدایش آن انقلاب را تبیین کنیم. به باور من، انقلاب ۱۳۵۷ را می‌توان انقلابی علیه نظام سلطنت مطلقه تعریف کرد که می‌باید تضاد توسعه‌ی اقتصادی گسترده‌ی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ خورشیدی و بالاخص جهش اقتصادی ناشی از شوک نفتی نخستین در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۴) را با قدرت سیاسی تک‌نفره‌ی محمدرضا شاهی رفع کند. دیکتاتوری محمدرضا شاهی هم‌چنان در مدار دسپوتیسم (despotism) ایرانی قرار داشت و از هرگونه تجدد دور مانده بود، در حالی که توسعه‌ی سرمایه‌داری در ایران کلیه عرصه‌های اجتماعی را متحول ساخته بود.

عموم طبقات اجتماعی منجمله بورژوازی بزرگ انحصاری ایران از قدرت سیاسی محروم بود، زیرا شاه شخصا همه اهرم‌های قدرت از ساواک و ارتش گرفته تا دیگر

⁹⁵ Lenin, Vladimir, 1913, "May Day of the Revolutionary Proletariat," *Collected Volumes*, vol. 23, Moscow: Progress Publishers, p. 297.

⁹⁶ Lenin, Vladimir, 1915, "The Collapse of the Second International", *Collected Volumes*, vol. 21, Moscow: Progress Publishers.

⁹⁷ David, Paul, 1985, "Clio and the Economics of QWERTY," *American Economic Review, Papers and Proceedings*, 75(2), 332-337.

نهادهای مجریه، مقننه و قضائیه را در ید خود متمرکز کرده بود. تشکیل حزب رستاخیز نقطه‌ی پایانی بود بر هرگونه فعالیت سیاسی مستقل و رقابت‌وار ظاهری بین شبه‌احزاب سیاسی وقت. سیاسی بودن جرم شناخته می‌شد و کلیه تمایزات و تفاوت‌های سیاسی انکار شده، مطالبات سیاسی گروه‌ها و طبقات مختلف امکان ابراز وجود نداشت.

انقلاب بهمن یکی از بزرگترین انقلابات توده‌ای قرن بیستم بود. اما نقش فراگیر آن نه نظیر روسیه تزاری به دلیل پیشگامی طبقه کارگر در انقلاب بود و نه هم‌چون چین به دلیل نقش قاطع دهقانان. در انقلاب ۱۳۵۷ طبقه کارگر آخرین طبقه‌ای بود که به لحاظ سیاسی وارد عرصه پیکار با رژیم شاه شد و دهقانان عمدتاً پس از فروپاشی رژیم شاه به اقدامات بی‌واسطه برای تقسیم مجدد اراضی و دام روی آوردند. گستردگی این انقلاب از هم‌صدایی و هم‌آمیزی گروه‌ها و اقشار مدرن و سنتی شهری ناشی می‌شد که در پی حقوقی سیاسی شریک بودند.

از لحاظ پویه‌ی درونی، انقلاب با اقشار مدرن شهری به ویژه با اعتراضات دانشجویی در تبریز و شب‌های شعر انستیتو گوته در تهران در سال ۱۳۵۶ تحت فضای "جیمی‌کراسی"^{۹۸} (Jimmycracy) آغاز شد و با پیوستن اقشار سنتی به ویژه روحانیت، بازار، خرده‌بورژوازی سنتی، اقشار حاشیه‌ای و کارمندان به صورت موجی از تظاهرات اعتراضات خیابانی در شهرها تداوم یافت. در مورد اقشار حاشیه‌ی شهری باید یادآور شویم که سیل مهاجرت روستاییان به سوی شهرها در پی اصلاحات ارضی این جمعیت را به وجود آورد که اگرچه از تبار دهقانی بود اما به صورت اقشار حاشیه‌نشین و محروم در اعتراضات شهری شرکت کرد. "کوخ نشینان" و "مستضعفین" در ادبیات خمینی بدانان اطلاق می‌گردید که به دلیل پیشینه‌ی قوی مذهبی و روستایی جزء گروه‌های اجتماعی فرودستی بودند که به ندای پیشوای مذهبی لبیک گفتند.

حکومت نظامی ازهارای تظاهرات خیابانی را با مشکلات جدی روبرو ساخت و تنها با پیوستن نغزگران به اعتصاب و اوجگیری اعتصابات کارگری بن‌بست اعتراضات خیابانی به پایان رسید و کمر حکومت نظامی شکسته شد. بدین‌سان در انقلاب ۱۳۵۷ کارگران دیرتر ازدانشجویان، روشنفکران، روحانیت، بازار، و خرده‌بورژوازی سنتی به میدان آمدند اما نقش آنان در انقلاب کلیدی بود.

قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نقشی تعیین‌کننده در فروپاشی رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب داشت. اما تعویض رژیم سلطنت با جمهوری اسلامی که در نتیجه فرارندوم فروردین ماه ۱۳۵۸ رسمیت یافت به دلیل تسلط هژمونی روحانیت شیعه به رهبری خمینی در این انقلاب رخ داد.

^{۹۸} اصطلاح "جیمی‌کراسی" (Jimmycracy) با تقلید از ضرب آهنگ «دموکراسی» ترکیبی برساخته است که معمولاً به دوران سیاسی و ایدئولوژی جیمی کارتر، سی و نهمین رئیس جمهور ایالات متحده از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۱، اشاره دارد. اگرچه این اصطلاح یک اصطلاح آکادمیک استاندارد نیست، اما گاهی اوقات برای توصیف نوع خاصی از سیاست‌های دموکرات‌ها که با کابینه او مرتبط بود، استفاده می‌شود. در حوزه‌ی سیاست خارجی، کارتر ایالات متحده را به سمت تاکید بر حقوق بشر به عنوان یک اصل تبلیغاتی سوق داد. تبعات این سیاست در ایران با زباید زندانها توسط صلیب سرخ و امکان برگزاری شب‌های شعر در انستیتو گوته بود.

رهبری خمینی نیز یک‌شبه پدید نیامد. روحانیت شیعه که در کودتای ۲۸ مرداد با حمایت از شاه سبب سقوط کابینه‌ی دکتر مصدق شد، توانست پس از کودتا بر دایره‌ی نفوذ خود بیفزاید. لیکن پس از "انقلاب سفید" اوایل دهه‌ی چهل خورشیدی که به تحکیم دیکتاتوری فردی محمدرضا شاهی انجامید روحانیت در معرض از دست دادن اقتدار خویش قرار گرفت. همین امر سبب واکنش شدید بخشی از روحانیت شد که منافع کاست روحانی را در معرض تهدید جدی می‌دید. خمینی نمایندگی این بخش از روحانیت را به‌عهده گرفت و با اعتراض علنی به اقتدار شاه در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در بین بازاریان و اقشار خرده‌بورژوازی سنتی از محبوبیت بی‌سابقه‌ای برخوردار شد. این محبوبیت زمینه‌ساز نفوذ خمینی در انقلاب ۱۳۵۷ شد.

اما خمینی در آغاز انقلاب یعنی در سال ۱۳۵۶ و تا تابستان ۱۳۵۷ که عمدتاً به اتکای اقشار مدرن شهری توسعه یافت‌چندان شناخته شده نبود. اعمال نفوذ رهبری خمینی از تابستان ۱۳۵۷ بالاخص پس از جمعه سیاه در تاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ آغاز شد و پس از آن ابعاد گسترده‌تری یافت تا آن‌که در تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۵۷ یعنی نهم و دهم دی ماه ۱۳۵۷ برابر با ۳۰ و ۳۱ دسامبر ۱۹۷۸ به اوج خود رسید. معه‌ذا تثبیت رهبری خمینی در انقلاب ۱۳۵۷ به معنای خاتمه یافتن پویه‌ی درونی این انقلاب نبود.

انقلاب ضدسلطنتی با پایان دادن به نظام سلطنت، خواسته‌های سیاسی فروخته‌ی گروه‌های اجتماعی مختلف را برملا ساخت و زمینه‌ساز دموکراتیزاسیون کل حیات جامعه شد. شوراهای دهقانی ترکمن صحرا برای مصادره‌ی زمین و دام یکی از نمونه‌های بارز آن بود. اعتراضات ملی و قومی برای خودمختاری در چهارچوب ایرانی دموکراتیک دیگر نمود این بیداری اجتماعی بود. سایر جنبش‌ها و نهادهای مستقل نام‌برده در بند پیشین این بخش بازتاب جلوه‌های گوناگون تداوم و عمق‌یابی انقلاب بود. در اینجا دومین نهاد اصلی استبداد سنتی در ایران یعنی دستگاه روحانیت شیعه به سد اصلی در برابر دموکراتیزاسیون مبدل شد.

انقلاب ضدسلطنتی که از دو بنیاد سنتی و مدرن تشکیل شده بود طی روندی به تسلط بخش سنتی بر بخش مدرن انجامید. این انقلاب با اعتراضات دانشجویان و روشنفکران (نویسندگان، شاعران، اساتید و حقوق‌دانان) در سال ۱۳۵۶ آغاز شد و با "انقلاب فرهنگی" یعنی سرکوب همین اقشار تحت عنوان پاکسازی اساتید و دانشجویان، بازنگری در برنامه‌های درسی و اسلامی‌سازی دانشگاه‌ها یا اتحاد "حوزه و دانشگاه" در ۳۰ فروردین ماه ۱۳۵۹ (۱۹ آوریل ۱۹۸۰) خاتمه یافت. در این روند، فراندم فروردین ماه ۱۳۵۸ انحصار انقلاب ضدسلطنتی به نفع روحانیت شیعه را رسمیت بخشید، امری که باید هرگونه تمایز این انقلاب را با "انقلاب اسلامی" می‌زدود و منافع ناشی از انقلاب همگانی مردم برای آزادی را به نام "اسلام" به سود روحانیت شیعه مصادره می‌کرد.

ردپای این مصادره را در سه مفهوم می‌توان مشاهده کرد: انقلاب اسلامی، جمهوری و فراندم. هیچ‌یک از این سه مفهوم با مبانی فقه شیعه خوانایی ندارد. بیش‌ترین نکته را درباره‌ی جمهوری و فراندم یادآور شدیم، اکنون لازم است درباره‌ی مفهوم "انقلاب اسلامی" درنگ کنیم.

فردیناند برودل (Braudel, 1973)، نویسنده‌ی کتاب *سرمایه‌داری و زندگی مادی*: ۱۴۰۰-۱۸۰۰ بر این باور بود که انقلاب یکی از علایم مدرنیته است.^{۹۹} همان‌گونه که جک گلدستون (Goldstone, 1998) در مقدمه‌ی خود بر *دائرةالمعارف انقلابات* به درستی اشاره می‌کند:

«تنها با انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ است که می‌بینیم "انقلاب" معنای جدیدی به خود می‌گیرد؛ به‌عنوان حمله‌ای رادیکال به تمامی نهادهای کهن با هدف ایجاد جامعه‌ای کاملاً نو و بهتر».^{۱۰۰}

انقلاب در عصر تجدد به آینده نظر دارد، نه رجعت به گذشته زیرا آن‌چه پیش‌تر "مرسوم" و معمول بوده است نه نشانه‌ی دیرپایی و مطلوبیت بلکه نماد تحجر، عقب‌ماندگی و نیازمند تغییر تلقی می‌شود. به همین منوال، انقلاب در عصر تجدد به معنای تدوین قرارداد اجتماعی است بین حاکمان به‌عنوان خادمان شهروندان صاحب حق که نمایندگی خود را برپایه رأی آزادانه خود بدانان تفویض می‌کنند و به‌طور دوره‌ای این نمایندگی را مورد بررسی و تعویض قرار می‌دهند. بنابراین آنان مختارند بنا به مقتضیات زمان قراردادهای اجتماعی یا قوانین اساسی خود را تغییر دهند. این قوانین رجعت به اصول مُثُل ربانی لایتغییر در کتب آسمانی نیست، چه اسلام و قرآن باشد، چه مسیحیت و انجیل‌ها، و چه یهودیت و تورات یا هر سنت دیگر الهی.

برخلاف آن‌چه هوگو سلیم (Slim, 2018)^{۱۰۱} می‌گوید، ایده‌ی انقلاب به‌عنوان تکرار یک سیکل یا روال چرخه‌ای رژیم‌های سیاسی به منظور بازسازی "سنت‌ها" (چه حکمت سنتی انجیل باشد یا قرآن) در تضاد کامل با مفهوم مدرن انقلاب قرار دارد که ناظر بر سوژگی مردم یا حق حاکمیت آنان است. مفهوم انقلاب هرگز محدود به جریان‌های سیاسی چپ نبوده است بلکه در آغاز، یعنی از اوان قرن هیجدهم، لیبرالیسم آن را در مبارزه خود علیه استبداد چه در بیانیه استقلال آمریکا به سال ۱۷۷۶ و چه در انقلاب فرانسه ۱۷۸۹ به کار گرفت.^{۱۰۲}

اصطلاح "انقلاب اسلامی" را نمی‌توان از "احیای اسلامی" (Islamic Revivalism) یا بازگشت به دوره‌ی مرجع اسلامی (چه عصر پیامبر باشد چه عدل علی) جدا دانست. مودودی این اصطلاح را در دهه‌ی ۱۹۴۰ میلادی ابداع و رواج داد و جنبش او که با نام جماعت اسلامی پاکستان شناخته می‌شود، می‌تواند به عنوان پیشگام انقلاب اسلامی در

⁹⁹ Braudel, Ferdinand, 1973, *Capitalism and Material Life: 1400-1800*, translated by Miriam Kochan, New York: Harper and Row

¹⁰⁰ Goldstone, Jack, 1998, Introduction, in Goldstone J.A. (ed.), *The Encyclopedia of Political Revolutions*, Washington, D.C., Congressional Quarterly Inc., xxxi-xxxviii.

¹⁰¹ Slim, Hugo, 2018, "Regime Collapse and Revolution, A response to John Dunn" *Contention, The Multidisciplinary Journal of Social Protest*, <https://doi.org/10.3167/cont.2018.060206>, 6(2), pp. 75-80.

¹⁰² Vahabi Mehrdad, Batifoulier Philippe, and Da Silva Nicolas, 2020, "The Political Economy of Revolution and Institutional Change: The Elite and Mass Revolutions", *Revue d'Economie Politique*, 130(6), pp. 855-889.

نظر گرفته شود (Nasr, 1994)^{۱۰۳}. با این حال آن‌چه مودودی از "انقلاب اسلامی" درک می‌کرد، به طور بنیادین با آن‌چه در دوران اسلامیزه کردن پاکستان تحت رهبری ژنرال ضیاءالحق رخ داد، و حتی به‌طور چشمگیرتر با آن‌چه در سال ۱۹۷۹ تحت رهبری خمینی و جمهوری اسلامی ایران اتفاق افتاد، متفاوت بود (Nasr, 1994)^{۱۰۴}.

همان‌طور که نصر (Nasr, 1994, p. 70)^{۱۰۵} به روشنی نشان می‌دهد، مودودی طرفدار یک فرآیند "گام به گام" در انقلاب اسلامی بود و با تغییرات ناگهانی، اقدامات خشونت‌آمیز یا خلاف قانون اساسی مخالفت می‌کرد. او در عوض از نوعی دگرگونی فرهنگی در روح و ذهن افراد که ارزش‌های اسلامی را درونی کند، حمایت می‌کرد. اما منظور او از انقلاب اسلامی چه بود؟

مودودی از اسلام به عنوان "ایدئولوژی انقلابی و کنش انقلابی" یاد می‌کرد، از این جهت که هدف آن نابودی کامل "نظم اجتماعی جهان" و بازسازی آن از بنیاد بود (Lerman, 1981, p. 500)^{۱۰۶}. هدف از این تخریب، برپایی یک دولت اسلامی بود. دولت اسلامی، دولتی مسلمان است، اما هر دولت مسلمانی لزوماً اسلامی نیست مگر آن که قانون اساسی آن بر پایه قرآن و سنت بنا شده باشد. بر این اساس، مودودی بر این باور بود که دولت پاکستان باید مطابق با قرآن و سنت اداره شود، از جمله در حوزه‌هایی مانند بانکداری متعارف و حقوق مسلمانان، اقلیت‌ها، مسیحیان و دیگر فرقه‌های دینی مانند احمدیه. بنابراین، انقلاب اسلامی چیزی جز "احیای اسلامی" یا برپایی یک دولت اسلامی نبود^{۱۰۷}.

به عبارت دیگر، مودودی از "انقلاب اسلامی" به‌عنوان احیای اسلامی بدون توسل به خشونت یاد می‌کرد، حال آنکه خمینی ضمن آنکه انقلاب اسلامی را مترادف با "احیای اسلامی" (رجعت به قرآن و عدل علی) می‌دانست، انقلابی بودن را با توسل به خشونت هم‌ذات می‌پنداشت. خمینی در خطبه‌ای به تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۵۸ در قم، انقلابی بودن را چنین توصیف کرد:

«من حالا عرض می‌کنم که ما یک اشتباهی کردیم، و آن اینکه ما از اول که پیروز شدیم، به طور انقلابی عمل نکردیم ... اگر ما از اول به طور انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد را تعطیل کرده بودیم و رؤسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب‌های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و رؤسای آنها را به سزای خودشان رسانده بودیم ... و چوبه‌های دار را در میدان‌های بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمت‌ها پیش نمی‌آمد ... من اعلام می‌کنم

¹⁰³ Nasr, Seyyed Vali Reza. 1994. *The Vanguard of the Islamic Revolution: The Jama'at-i Islami of Pakistan*, University of California Press.

^{۱۰۴} همان‌جا.

¹⁰⁵ Nasr, Seyyed Vali Reza, 1996. *Mawdudi and the Making of Islamic Revivalism*. Oxford University Press.

¹⁰⁶ Lerman, Eran, 1981, "Mawdudi's Concept of Islam," *Middle Eastern Studies*, 17(4), pp. 492-509.

¹⁰⁷ Vahabi, Mehrdad, 2024, "Islamic revolution and Anfal." *Public Choice*, 200(3-4), pp. 383-401.

که اگر ما انقلابی بودیم، اجازه نمی‌دادیم اینها اظهار وجود کنند ... تمام این گرفتاری‌هایی که برای ملت ما پیش آمده است، برای این است که ما انقلابی عمل نکردیم ... من توبه می‌کنم از این اشتباهی که کردیم ... ما مردمی انقلابی نبودیم، اگر انقلابی بودیم، این‌طور نمی‌شد».^{۱۰۸}

از این رو تعطیل آیندگان، پیغام امروز، سانسور مطبوعات، سرکوب کردستان و ترکمن صحرا، برچیدن تشکل‌های مدنی، احزاب و سازمان‌های سیاسی، اعدام فله‌ای رهبران و اعضای سازمان‌های سیاسی، پیشگامان جنبش‌های کارگری، دانشجویی و مدنی همه و همه بازتاب پیدایش و گسترش "انقلاب اسلامی" بود که از بطن انقلاب ضدسلطنتی زائیده شد تا آن را خفه کند، تنوع نیروهای شرکت‌کننده در آن انقلاب توده‌ای را منکر شود و آنان را به نام اسلام به هلاکت رساند و از صحنه سیاست حذف کند. رفراندوم فروردین ماه ۱۳۵۸ رسمیت بخشیدن به این استحاله‌ی انقلاب ضدسلطنتی به انقلاب اسلامی بود.

کلام آخر

امروز پس از گذشت ۴۷ سال از انقلاب ۱۳۵۷، در داخل و خارج از کشور از این انقلاب با عنوان "انقلاب اسلامی" یاد می‌شود و ۱۵۷‌ها به‌عنوان شرکت‌کنندگان در این انقلاب مصالح نظام جمهوری اسلامی معرفی می‌گردند. این برداشت بازتاب روایت رسمی از انقلاب بهمن است که به‌وسیله‌ی خمینی ساخته و پرداخته شد. او بود که انقلاب ضدسلطنتی را همان انقلاب اسلامی معرفی کرد و هرگونه تمایزی بین این دو را منکر شد.

در این خوانش از انقلاب بهمن، مردم نه برای آزادی و استقلال بلکه برای اسلام قیام کردند و هیچ جریانی به‌جز روحانیت شیعه و در راس‌اش خمینی برای انقلاب تلاشی نکرد. انقلاب به تمامی کار روحانیت بود و پیروانش، و کارشکنی از جانب چپ‌ها و سازشکاران که دایره‌ی وسیعی را شامل می‌شدند. طرفداران دولت موقت پس از فرارندوم ۱۳۵۸ و تسخیر سفارت آمریکا، لیبرال‌های آمریکایی نامیده شدند؛ جریان‌ات وابسته به جبهه ملی با شعار "دموکراتیک و ملی، هر دو فریب خلق‌اند" مورد تفقد و پذیرایی قرار گرفتند؛ سازمان مجاهدین خلق ایران، "منافقین" لقب گرفتند. به یک کلام، تیغ انکار و حذف کسی را در امان نگذاشت.

اما شواهدی وجود دارد که جعلی بودن این روایت رسمی را برملا می‌کند. نخستین شاهد، "نیم درصدی‌ها" هستند. چگونه تحریمیان را می‌توان به‌عنوان مدافعان انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی معرفی کرد؟ آیا می‌توان هم‌صدا با خمینی منکر شرکت "نیم درصدی‌ها" در انقلاب شد و آنان را از زمره‌ی ساواکی‌ها و "آمریکاساخته" نامید؟ پژوهش تاریخی چاره‌ای ندارد که کاستی بنیادین روایت رسمی را به‌رسمیت شناسد چرا که "نیم درصدی‌ها" از ارکان انقلاب ضدسلطنتی بودند. آنان پیشگامان انقلاب در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ بودند.

بی‌تردید، رهبری خمینی بر انقلاب از هنگام جمعه سیاه و بالاخص تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷ بر همگان آشکار بود، اما آیا این بدان معنا بود که بویه‌ی درونی انقلاب ضدسلطنتی با اعمال رهبری خمینی خاتمه یافت؟

برای این که بتوان به پرسش بالا پاسخ داد لازم است به واقعه‌ی قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بازگردیم و از خود بپرسیم آیا روند این قیام، تسخیر پادگان‌ها و توزیع اسلحه بین مردم محصول رهبری خمینی بود؟ آیا او نیز نظیر لنین که به اسمولنی شتافت تا قیام مسلحانه را شخصا سازمان دهد، تدارک پنهان و آشکار این قیام را به‌انجام رساند؟ پاسخ به این پرسش‌ها قطعاً منفی است. هیچ‌کس نقش روحانیون را در این روز فراموش نکرده است. آنان هراسان در شهرهای بزرگ و کوچک در تردد بودند و تکراری می‌کردند: "امام حکم جهاد نداده!" چرا آنان از قیام و تسلیح توده‌ای هراسناک بودند؟

اسناد تاریخی نشان می‌دهد که خمینی و پیروان وی با ارتش بالاخص شخص قره‌باغی به توافق رسیده بودند تا ارتش "خنثی" باقی بماند و با کسب قدرت توسط طرفداران جمهوری اسلامی مخالفت نکنند. این قیام کاملاً از کنترل روحانیت به‌دور بود. ارتش را دچار فروپاشی کرد و بر نفوذ سازمان‌های پارتیزانی بالاخص سازمان چریک‌های فدایی خلق افزود. آیا می‌توان فراموش کرد که آقای حسینی، گوینده صدا و سیما، فریاد سر

داده بود: "فداییان کجایید؟" و آنان را دعوت به تسخیر رادیو و تلویزیون و حمایت از مردم در جنگ مسلحانه می‌کرد. آیا فراموش کرده‌ایم تلاش خمینی را برای جمع‌آوری اسلحه‌ها پس از تسلیح توده‌ای در روزهای قیام؟ هیچ چیز بهتر از حوادث خود روز پیروزی یعنی ۲۲ بهمن موبد این واقعیت نیست که پویه‌ی درونی انقلاب بهمن، ضدسلطنتی بود و شرکت‌کنندگان در این انقلاب سقوط رژیم را با قیامی مسلحانه به فرجام رساندند که روح‌الله خمینی به‌عنوان "رهبر انقلاب" خواهان آن نبود.

انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی محصول فراندوم فروردین ماه ۱۳۵۸ است. برگزاری این فراندوم نیز در ائتلاف با نهضت آزادی به‌انجام رسید و روحانیت حاکم عامدانه از طرح آشکار مضمون جمهوری اسلامی یعنی ولایت فقیه خودداری کرد، زیرا واقف بود که مردم برای براندازی سلطنت و کسب آزادی و استقلال اقدام به قیام مسلحانه کردند. خمینی به‌عنوان "رهبر" انقلاب ضدسلطنتی در میان مردم محبوبیت یافت، و از این رو می‌بایست خود را با پویه‌ی درونی آن انقلاب تطبیق می‌داد تا در مرحله‌ی بعد قادر می‌گردید این انقلاب را از درون به یک "انقلاب اسلامی" استحاله دهد. به بیان دیگر، خمینی به‌عنوان "رهبر" انقلاب، خود توسط پویه‌ی درونی آن انقلاب "رهبری" می‌شد.

توجه کنیم که بخش مهمی از شرکت‌کنندگان در فراندوم که به جمهوری اسلامی رای مثبت نیز دادند پرسشگر بودند که جمهوری اسلامی چیست، و یا شرط و شروطی برای تعریف‌اش می‌گذاشتند. مثلاً آیت‌الله شریعتمداری برخاست خودمختاری اقلیت‌ها انگشت می‌گذاشت؛ یا جبهه ملی و بسیاری از جریان‌ات تشکیل‌دهنده‌ی آن که به جمهوری اسلامی رای مثبت دادند، استقلال ملی و پایان دادن به رژیم کودتایی شاه را خواستار بودند. آنان با خود می‌گفتند "اسلامیت" در جمهوری اسلامی تنها بازتاب این واقعیت است که اکثریت مردم ایران مسلمان شیعه مذهب‌اند. البته این نحوه‌ی برداشت و استدلال نادرست که نشان از عدم حساسیت جبهه ملی نسبت به لائیت‌یسه و سکولاریسم بود از زمره نقصان‌هایی است که در انقلاب مشروطه ایران نیز به چشم می‌خورد. با این وجود باید تاکید کرد که حتی نهضت آزادی ایران به رهبری مهندس بازرگان که از جمله جریان‌ات ملی-مذهبی به حساب می‌آمد، از ایده‌ی "ولایت فقیه" دفاع نمی‌کرد.

خمینی و دیگر مراجع روحانی که با وی هم‌صدا شدند واقف بودند که "مقتضیات" یا "مصلحت"‌های سیاسی داخلی و خارجی ایجاب می‌کرد که با زیان "جمهوری"، "فراندوم"، و حتی "انقلاب" سخن گویند. اما هیچ‌یک از این سه عنصر با فلسفه سیاسی شیعه مطابقت نداشت. آنها جملگی ابزارهای تطبیق‌پذیری روحانیت شیعه با یک انقلاب ضدسلطنتی بودند. به عبارت دیگر خمینی در ابتدا به‌مثابه "رهبر" یک انقلاب ضدسلطنتی ظاهر شد و اعتبار سیاسی کسب کرد. سپس از این اعتبار برای ساختن "انقلاب اسلامی" یا اعمال حاکمیت توسط ولایت فقیه بهره جست. اما حتی نحوه‌ی پیروزی انقلاب بهمن نشان می‌دهد که پویه‌ی درونی انقلاب، ضدسلطنتی بود و او تنها به‌عنوان رهبر چنین انقلابی می‌توانست از نفوذ کلام خود بر مردم مطمئن باشد. هرگونه تزلزل و تعللی این انقلاب توده‌ای را مستعد پذیرش رهبری دیگر نیروهای سیاسی می‌کرد که در مبارزه با سلطنت و نهادهای آن بی‌پروا، قاطعانه و پیگیر می‌جنگیدند.

تنها پس از سقوط رژیم شاه و در ساختن نظام آتی بود که محدودیت‌ها، ضعف‌های تاریخی و ترکیب متناقض نیروهای تشکیل‌دهنده‌ی نیروهای ضدسلطنتی سبب پیدایش ورشد احیای اسلامی ۱۳۵۸ از بطن انقلاب توده‌ای شد. این «انقلاب» و نظام سیاسی مرتبط با آن با فراندموم فروردین ۱۳۵۸ آغاز گردید. هدف آن «رجعت به حکومت اسلامی» بود، و انقلاب از دیدگاه این جریان، هملن‌طوری که خمینی در خطبه‌ی خود در قم به تاریخ ۲۶ مرداد ماه ۱۳۵۸، اظهار داشت، چیزی نبود جز استفاده‌ی قاطع و بدون تزلزل قوه‌ی قهریه به‌منظور سرکوب گسترده، اعدام، زندان و سانسور نیروهای دگر اندیش و غیرخودی. از اینرو اگرچه وی به هنگام قیام ۲۲ بهمن «حکم جهاد» نداد، در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ علیه خلق کرد «حکم جهاد» داد تا به قول خودش «انقلابی» عمل کرده باشد!

آن چه در مورد رابطه‌ی پویه‌ی درونی انقلاب و رهبری آن در انقلاب بهمن اظهار داشتم، در مورد بسیاری از انقلابات دیگر نیز صادق است. آیا می‌توان انقلاب بورژوادمکراتیک فرانسه در سال ۱۷۸۹ را به رهبری ژیروندن‌ها (Girondins)، و سپس ژاکوبین‌ها (Jacobins) و یا سرانجام به ظهور ناپلئون بناپارت تقلیل داد؟ آیا می‌توان انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه را به کودتای بلشویکی و سرانجام پیروزی استالین تقلیل داد؟ آیا می‌توان انقلاب مشروطه ایران را به ظهور رضا خان خلاصه کرد؟

هر یک از این پرسش‌ها محل چون‌وچراهای بسیاری بوده و هست، و از این رو رجوع به مستندات تاریخی در روشنگری پیرامون چگونگی پویه‌ی درونی انقلابات، رهبری آنها، و سپس شکست یا پیروزی توأم با تغییر ماهیت و تحول درونی و استحاله‌ی آنها حائز اهمیت است.

درنگ من بر فراندموم فروردین ماه ۱۳۵۸ برای پرتو افکندن بر این واقعیت تاریخی است که انقلاب ضدسلطنتی بهمن با پویه‌ی درونی کاملاً متفاوتی از «انقلاب اسلامی» تکوین یافت و سپس از بطن این انقلاب بود که انقلاب اسلامی زاده شد. سرآغاز انقلاب اسلامی فراندموم فروردین ماه ۱۳۵۸ است. شرکت‌کنندگان انقلاب ضدسلطنتی یا ۱۵۷‌ها را نمی‌توان و نباید مسئول انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی دانست به‌ویژه آن که انقلاب اسلامی، حاکمیت مردم و آزادی را به نام ولایت فقیه و اسلام ذبح کرد و به مهم‌ترین سد پیشرفت انقلاب ضدسلطنتی به سوی استقرار جمهوری، لائیتیسسه و دمکراسی تبدیل شد. این آن وظیفه‌ی تاریخی است که هم‌امروز نیز در مقابل ما قرار دارد و چه خوب توسط مصطفی رحیمی در دهم دی ماه ۱۳۵۷ تشریح شد.

انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی محصول رفتارندوم
فروردین ماه ۱۳۵۸ است... خمینی و دیگر مراجع
روحانی که با وی هم‌صدا شدند واقف بودند که
"مقتضیات" یا "مصلحت" های سیاسی داخلی و
خارجی ایجاب می‌کرد که با زبان "جمهوری"،
"رفتارندوم"، و حتی "انقلاب" سخن گویند.
شرکت‌کنندگان انقلاب ضدسلطنتی یا ۱۵۷‌ها را
نمی‌توان و نباید مسئول انقلاب اسلامی و نظام
جمهوری اسلامی دانست به‌ویژه آن که انقلاب
اسلامی، حاکمیت مردم و آزادی را به نام ولایت فقیه و
اسلام ذبح کرد و به مهم‌ترین سد پیشرفت انقلاب
ضدسلطنتی به سوی استقرار جمهوری، لائیتسه و
دمکراسی تبدیل شد.

